

سرتیپ از موده: ... و اگر کوچکترین نگرانی هست اظهار فرمایند...

دکتر مصدق: همین جا می‌گویم.

سرتیپ از موده: ... تا بلافاصله احتمالاً هر عملی را که پیشنهاد می‌نمایند بموقع اجرا گذاشته شود و اگر این کار را نکنند دستور خواهم داد که آقای دکتر مصدق را در اطافی طبق مقررات و آییننامه‌های زندان زندانی کنند.
دکتر مصدق: اینجا هستم و از اینجا تکان نخواهم خورد تا جان سپارم. من گوش به این حرفها نمی‌دهم. من کسی به این حرفها گوش می‌دهم. می‌مانم تا جان سپارم. اگر این کار را کردم غذا نمی‌خورم تا جان سپارم. این عصبانیت! بدانید من به جان اهمیت نمی‌دهم. می‌مانم تا جان سپارم. من این حرفها را چرا بشنوم؟ من والله یک دقیقه هم نمی‌خواهم زنده بمانم.

رئیس: عصبانی نشوید.

دکتر مصدق: والله غذا نمی‌خورم، به خدا قسم نمی‌خورم تا جان سپارم، تا بدانند چنین شمری را مأمور کشتن من کرده‌اند.

سرتیپ از موده: به هر حال اینک به دنبال بیان مندرجات کیفرخواست می‌پردازد به یکی از مراتبی که برای ثبوت ادعایی که نسبت به متهم ردیف در به عمل آمده است، یکی از دلایل اثبات ادعا، امریه شماره ۶۰۶۲ مورخه ۱۳۳۲/۵/۲۶ رئیس وقت ستاد ارتش است که به یکی از فرماندهان نظامی خارج از مرکز یعنی فرماندار نظامی آبادان در روز ۲۶ مردادماه صادر نموده، موضوع و جریان این است که فرماندار نظامی آبادان روز ۲۶ مرداد از ریاست وقت ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و ترنم سرود شاهنشاهی چیست. رئیس ستاد ارتش یعنی متهم ردیف دو دستور می‌دهد و آنرا این دستور مخایره می‌شود که عیناً بدین شرح است:
چون قرار شاه یا عتق از چار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد.
دخالتی نکنید.

دادرسان معظم توجه فرمایید که رئیس ستاد ارتش، یعنی مقامی که طبق آییننامه‌های ارتش نزدیکترین شخص باید به مقام بزرگ‌ارتستاران فرمانده باشد، یعنی مقامی که باید انجام وظیفه سربازیش سرشن و تسویه همه واحدهای ارتش، همه افسران، همه درجه‌داران و افراد باشد، روز ۲۶ مرداد امریه صادر می‌کند و ضمن آن تصریح می‌نماید که فرار شاه موجب از چار عمومی شده، توجه فرمایید این دستور از ستاد فرماندهی فرمانده کل ارتش صادر می‌شود و از یانخت کشور صادر می‌گردد و می‌گوید مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد، یعنی دیگر پادشاهی در کار نیست و هیچ معنی و مفهوم دیگری ندارد.

رئیس وقت ستاد ارتش صدور این امریه را تأیید می‌کند، اینجا هم می‌گوید: «گزارش فرماندار را عیناً به نظر آقای دکتر مصدق رسانیدم و ایشان عین دستور را دادند که معایره شده است.» جالب توجه این است که رئیس وقت ستاد ارتش می‌گوید: «بنده این چنین دستوراتی را از طرف شخص ایشان تلقی می‌کردم.» که منظورش دکتر مصدق است؛ و توضیح می‌دهد و می‌گوید: «خودم دارای چنین احساسات و افکاری نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیستم.» این توضیح، توضیحی است که می‌گوید یاره‌ای اوقات معاذیر بدتر از گناه است، عنبر بدتر از گناه همین است.

اینجا هم باید دادرسان معظم دادگاه خود را در روز ۲۶ مردادماه و در آبادان بگذارند، یعنی در آن لحظه‌ای که

چنین امریه‌ای با امضای رئیس ستاد ارتش به فرمانده نظامی در آبادان می‌رسد. البته توجه می‌فرمایید که این چنین امریه‌هایی بالاخص در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد به محض وصول به سرعت برق منتشر می‌شده است. حال ملاحظه فرمایید در شهرستان آبادان شایع شود که رئیس ستاد ارتش به فرمانده نظامی امر صادر کرده که فرار شاه مسلم است و باعث از چار مردم پایتخت است. مردم را هم به حال خود بگذارید. توجه فرمایید مردمی که در این دستور تصریح می‌شود یعنی بی‌وطنان و خائنین به کشور را به حال خود بگذارید. چون ملت شریف ایران یک حال و یک وضعیت بیشتر ندارند و آن هم حفظ قانون اساسی و حفظ اساس سلطنت است. کما آنکه این ملت شریف در روز ۲۸ مرداد این وظیفه را عملاً انجام داد.

به هر حال در این مورد هم متهم ردیف دو، همان طوری که سراسر پرونده مشکوک درباره او حکایت می‌نماید می‌گوید خبط و اشتباهی شده است؛ و بلافاصله می‌گوید: «خود را مسئول این تصمیمات نمی‌دانم»؛ که به نظر می‌رسد پذیرفته نیست. رئیس ستاد ارتش یعنی مقامی که شخصاً و مستقلاً باید تصمیم بگیرد. تصمیمی که اساس آن عظمت سلطنت و حفظ حقوق ملت ایران باشد. و هر گاه مقامی احتمالاً بخواهد تصمیمی غیر از تصمیمی که حافظ مقام سلطنت باشد به او تحمیل نماید، باید بلادرنگ منز آن مقام را بکوبد و متلاشی نماید.

دکتر مصدق: دهانش را هم سرب بریزد.

سر تیپ آزموده: به هر حال اگر دادرسان محترم خودشان را در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد بگذارند، ملاحظه خواهند فرمود که کیفرخواست دادستان ارتش نه قابل دفاع است و نه قابل چون و چرا. ادعا این است که متهم ردیف یک پاشی شده، با قدرت ستاد ارتش لحظه به لحظه طغیان نموده و هدفش هم یا اتکا به ستاد ارتش و نوای مسلح کشور بهم زدن اساس حکومت و بهم زدن اساس تخت و تاج و سلطنت بوده است. این غیر قابل انکار و همان طوری که گفتیم، غیر قابل دفاع است.

متهمین هر دو یک راه دارند و آن راه این است که در این محضر عدالت برپا خیزند و به گناه خود اعتراف کنند تا لااقل در محضر عدل الهی که در آن محضر کوچکترین اشتباهی رخ نمی‌دهد، شاید قدری رؤسید باشند. این تنها صلاح و تنها طریقی است که این دو نفر باید طی کنند. بنده اطمینان دارم که متهم ردیف یک به یاد بر نمی‌خیزد و نشسته چیزهایی از زمین و زمان و آسمان و ریسمان سر هم می‌کند و به من جواب می‌دهد. هیچ تردید ندارم که او همه گونه تهمت و افترا به من و به همه کس وارد می‌سازد. ولی بارها گفته‌ام که حقیقت‌گویی با گفتار خلاف حقیقت از زمین تا آسمان فرق دارد. من حق می‌گویم و دنبال حقیقت هستم؛ و اصرار دارم که دادگاه محترم رأی اعدام دو نفر را صادر فرماید. به نظر اینجانب دلایل مجرمیت نه تنها کافی است بلکه کیفرخواست به نحوی است که حتی هر کس به پرونده مراجعه نکرده باشد تنها کیفرخواست را فرائض کند. تصدیق مجرمیت هر دو نفر متهم را خواهد نمود.

اینجانب کمتر پرونده‌ای دیده‌ام که آخرین دفاع متهم دلیل مجرمیت باشد. آخرین دفاع متهم ردیف ۲ دلیل مجرمیت است و سراسر پرونده تحقیقاتی متهم ردیف یک دلیل مجرمیت است. متهم ردیف یک ضمن تحقیقات هم در چند برگ از موضوع خارج شده و مطالبی اظهار داشته که اهداً مربوط به موضوع نیست. متهم ردیف یک چه در مرحله تحقیق و چه در این دادگاه وارد مباحثی می‌شود که اگر به بحث او جوابگویی نگرند امر به خودش مشتبّه می‌شود و چه بسا ساده دلانی باشند که هنوز فریب گفتارهای به ظاهر صلاح و فریبنده او را بخورند. اینجانب همان طوری که اشاره کرده‌ام این دادگاه را با وضعیت خاص می‌دانم. متهم ردیف یک به دادستان این دادگاه تحمیل می‌کند که اطلاع کلام نماید و اینجانب که مصلحت را در این می‌بینم که برای روشن شدن حقیقت اگر چند ساعتی وقت دادگاه محترم

را بگیریم شاید بی‌مورد نباشد.

من همان طوری که گفتم در این دادگاه صد درصد سمت و کالت عمومی را دارم، همه کس و از همه طبقه به من لطف می‌فرمایند. از من خواستار می‌شوند که آن طوری که حق و حقیقت حکم می‌کند، در این دادگاه انجام وظیفه نمایم. من هم ردیف دو در آخرین دفاع چنین می‌گویم: «بند یک سر باز هستم، طبق سوگند سر بازی که بجا کرده‌ایم، همیشه حفظ نایب و تخت سلطنت را شمار خود قرار داده‌ام.» اینجانب در جواب می‌گویم: «حال که اقرار دارید سوگند بجا کرده‌اید، با اعمالی که انجام داده‌اید سوگند خود را نقض نموده و به قرآن مجید و به شاهنشاه و به ملت ایران خیانت کرده‌اید.» به همین مناسبت است که از دادگاه محترم استدعا می‌کنم که خدا را در نظر داشته باشند و ملت ایران را در پیش چشم خود مجسم نمایند. از این لحاظ است که تقاضای صدور رأی اعدام او را نموده‌ام.

منهم ردیف دو در آخرین دفاع می‌گویم: «دستورات ستاد ارتش را مستقیماً از دکتر مصدق دریافت می‌داشتیم.»
دکتر مصدق: صحیح گفته است.

سر تپ از موده: من در جواب او می‌گویم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق باغی بسته است. فرض می‌کنم باغی نبود و نخست‌وزیر قانونی در روز ۲۶ مرداد بود. از شما شمساران دادرسان معظم این دادگاه می‌پرسم اگر یک نخست‌وزیر قانونی به رئیس ستاد ارتش دستور دهد که تلگراف کن که چون فرار شاه باعث اترچار است رجاله‌ها و بی‌وطنان را آزاد کنید که مجسمه‌ها را فرو ریزند، وظیفه ستاد ارتش چیست؟ ایمن مطالب را شما دادرسان معظم باید مورد توجه دقیق قرار دهید.

اینجانب وارد این بحث نمی‌شوم که در شب ۲۵ مرداد هم رئیس وقت ستاد ارتش و هم من هم ردیف یک بخوبی اطلاع داشتند و نه تنها در آن شب بلکه از روزهای قبل اطلاع داشته‌اند که ممکن است فرمان عزل دکتر مصدق برسد. شما دادرسان محترم اگر به روزنامه‌های روز ۲۵ مرداد مثلاً روزنامه اطلاعات مراجعه فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود که رئیس وقت ستاد ارتش با خبرنگاران چگونگی مصاحبه کرده و ملاحظه خواهید فرمود که در آن روزنامه‌ها دولت اعلامیه داد. آن اعلامیه‌ها را با گفتار رئیس ستاد ارتش مقایسه فرمایید. من باب مثل رئیس ستاد ارتش می‌گویم: «قبلاً به سرهنگ ممتاز دستور دادم که در کلانتری بماند.» قبلاً یعنی قبل از اینکه اساساً در شب ۲۵ مرداد، کوچکترین اطلاعی داشته باشد که فرمان عزل مصدق صادر می‌شود رئیس ستاد می‌گوید: «قبلاً به ممتاز دستور دادم که در کلانتری بماند.» می‌گوید: «قبلاً اطلاع داده شد که سرهنگ نصیری در چهار راه حشمت‌الدوله است. به سرهنگ ممتاز دستور دادم که او را دستگیر کند.»

رئیس ستاد ارتش روز ۲۵ مرداد برای افسران ستاد کنفرانسی داد و روزهای ۲۷ و ۲۸ نیز سخنرانی نمود. در روز ۲۷ موفق به سخنرانی شد، ولی در روز ۲۸ ستاد عملیاتی مصدق را اداره می‌نمود. چون دانسته بود که اگر از ستاد بیرون آید جانش در خطر است، موفق نشد که در دانشگاه افسری حاضر شود و سخنرانی روز قبل را بیان کند. در آن سخنرانی دانشگاه افسری عده کثیری از افسران ارتش حاضر بودند. با وجود اینکه رئیس ستاد ارتش سعی می‌کرد که بیاد کلمه‌ای بر زبان راند که احساسات افسران به نفع شاهنشاه تهییج شود، وقتی آن سخنرانی تمام شد ملاحظه فرمودید که افسران دارای چه روحیه‌ای بودند. به طور خلاصه رئیس ستاد ارتش در آن سخنرانی اعلام نمود که دیگر شاه وجودی در سلطنت ندارد و پایه سخنرانی روی انحداد و اتفاق بود.

اگر تیساروان شریف داشته‌اید، توجه به این عرض بنده می‌فرمایید که بنا و موضوع سخنرانی انحداد و اتفاق افسران ارتش بود. مفهوم این است که حال که اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور تشریف فرما شده‌اند، حال که

مجسمه‌ها فرو ریخته شده، حال که از درودیوار شعار جمهوری داده می‌شود حال که در شهر تهران همه گونه فجاج و جنایات به بار می‌آید. رئیس ستاد ارتش در آن روز توصیه می‌کرد که افسران ارتش باید اتحاد و اتفاق داشته باشند. یعنی مبادا نفری از شما به نفع شاه اقدامی نماید.

در آن لحظه با تماسی که سرتیب ریاحی یا مرد یاغی و حزب ایران داشته، بطوبی می‌دانست که چه نقشه‌ای برای کشور طرح کرده‌اند. نه تنها بطوبی می‌دانست، بلکه خود او این طرحها را از لحاظ قوای انتظامی پی‌ریزی می‌کرد. ولی در مقام تحقیق، این سرتیب هم شاه‌دوست می‌شود و می‌گوید: «حفظ تخت و تاج سلطنت شعار من بود». استدعا می‌نمایم این بیان آخرین دفاع او را با آن امریه‌ای که صادر کرده جلوی چشم خود بگذارید. اگر شما داوران محترم تشخیص می‌دهید که این شخصی شاه‌دوست است، بنده عرضی نخواهم داشت.

ساعت ۱۱/۴۵ جلسه تعطیل گردید و دنباله جلسه به ساعت ۴ بعد از ظهر موکول گردید



ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه دادوسی مجدداً تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت، سرتیب آزموده دنباله اظهارات صبح را به شرح زیر ادامه داد:

محترماً به عرض می‌رسانم: کیفرخواست بیان گردید. با اجازه ریاست محترم دادگاه توضیحات دیگری باید به عرض دادگاه محترم برسانم. قبل از عرض آن توضیحات، به عرض می‌رسانم که به خاطر دارم در اولین جلسه این دادگاه که موضوع روی ایراد صلاحیت از طرف متهمین و وکلای محترم مدافع آنان بود جناب آقای دکتر محمد مصدق در برابر تذکر ریاست معظم دادگاه دایر به اینکه از موضوع چرا خارج شدند و بیاناتشان روی ماهیت پرونده است، معظم‌له فرمودند: شما نظامیان چرا حوصله ندارید؟ در داورسی باید صبر و حوصله داشت.

حالا من از جناب ایشان تقاضا دارم که ضمن بیانات اینجانب صبر و حوصله داشته باشند. بی‌تابی نفرمایند. البته اینجانب بسیار مایلم که همواره ایشان خندان باشند و بخندند. فقط تقاضا می‌کنم آن صبر و حوصله‌ای که خودشان به ما تعلیم دادند خودشان داشته باشند. و در بین عرایض اینجانب صحبتی نفرمایند.

نکته دیگر این است که شاید روزی به عرض رسانیدم که بسیاری از آقایان محترم غیر نظامی از راه لطف و مرحمت اینجانب را مدد فرموده مدارکی در اختیارم گذاشتند و مرا در انجام وظیفه‌ام استعانت و یاری فرمودند. اینجانب به عرض رسانیدم که شخصاً خود را لایق این انجام وظیفه سنگین ندانسته و نمی‌دانم. هر بیانی که می‌نمایم بیان هموطنان گرامی من اعم از نظامی و غیر نظامی است. عرایض امروز نیز از راه کمک و مساعدتی است که همقطاران عزیز یا هموطنان عزیز من به من فرموده‌اند. اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه، به قرائت لایحه تنظیمی می‌پردازم.

دادگاه محترم، اکنون که کیفرخواست بیان شده، توضیحات دیگری در تأیید مطالب متدرج در آن برای دفع شبهه از اظهارات آقای دکتر مصدق و برای کشف نکات مبهم این دعوا و بر ملا کردن اسرار وحشت‌انگیز عملیات دور از انصاف منم ردیف یک به عرض می‌رسانم تا جریان این پرونده بطوبی روشن شود؛ و اظهاراتی که آقای دکتر مصدق برای انحراف فکر داوران از مجرای حقیقت و برای اختلال فکر عامه در قضاوت حقیقی بیان نموده‌اند و بسا ممکن است در ماهیت امر ایراد نمایند، مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گیرد. بنده به نوبه خود از حوصله و بردباری هیئت محترم داوران تشکر می‌کنم. از اوفایی که در توسعه وقت برای منم برخلاف معمول منظور فرموده و اجازه

دادند هر چه می خواهد بگوید و عرصه دادگاه را صحنه نمایش قرار دهد. گله‌ای ندارم. دادگاه اصرار دارد متهم از فرصت حداکثر استفاده کند، و از تمام امکانات برای دفاع از خود استفاده نماید.

این روشی که داورسان محترم اتخاذ فرمودند، حاکی از روح عدالت‌پروری ارتش شاهنشاهی می باشد. به شهادت پرونده‌های موجود دوران پرافتخاری در زندگی سرپازی داشتید و به فضیلت و فداکاری ممتاز بسوده اید، و همین سوابق روشن و درخشان است که میزان عدل یک چنین دادگاه تاریخی قرار داده است. مایه خسرمندی است که متهمین حاضر به این حقیقت اعتراف نمودند، و با تمام ایراداتی که از لحاظ قضایی نمودند ارزش اخلاقی شما را ستودند.

داورسان محترم، امروز که چشم مردم ایران به شما دوخته است و فضاوت شما درس عبرت نسلهای آینده خواهد بود، من خدا را شاهد می‌گیرم در زندگی خود از حب و بغض بری بوده‌ام. در این وظیفه خطیر و توضیحانی که به عرض می‌رسانم، جز خدمت به وظیفه و شاه و مملکت و خدمت به یک ملت علاقه، نظر و هدفی ندارم. آرزو منم با بحث و تحقیق و استماع اظهارات متهمین و وکلای مدافع آنها، آن دادگاه معظم بتواند بر اساس حق و عدالت تصمیم عادلانه و مطابق واقع اتخاذ نمایند. تصمیمی که خواه ناخواه در مسیر حرکات اجتماعی آینده ایران و در بنیان آزادی و اساس کشور و در سرنوشت مردم المری بسزا دارد.

به طوری که در ضمن توضیحات کیفرخواست به عرض رسید. بیانات اینجانب زبان حال ملت و مردم بلاکش و محروم این سرزمین است که مدت بیست و هشت ماه اسیر نیرنگ و افسوس دستگاه سالوس و ریای دکتر مصدق شد. اکنون که پرده‌ها بالا می‌رود و حقایق حکومت سیاه او برملا می‌شود جز میلیاردها خسارت و اتلاف وقت مملکت بهره و نصیبی به دست نمی‌آید. مردمی که سه سال قبل انتظار داشتند روزی سیصد هزار لیره طبق وعده متهم بر خزانة مملکت افزوده شود تا کسری زندگی مردم مرتفع گردد، امروز مشاهده می‌کنند میلیاردها از پول و اموال و ذخایر کشور به دست اصحاب او به غارت رفته و بیت‌العمال مملکت ورشکسته شده.

مردمی که انتظار داشتند از درآمد سنگین سرمایه‌داران مالیات سنگینی بستانند مشاهده می‌کنند سترنج آنها به جیب محکرمین فرورفته. مردمی که انتظار داشتند دولت مدعی طرفداری از محرومین به ظلم طبقات حاکمه پایان دهد، به مرور ایام دریافته‌اند که متهم آلت اجرای مقاصد طبقات منعدی و ظالم می باشد.

اکثریت مردمی که هر صبح و شام با فقر و تنگدستی هم‌آغوش بودند تا از صندوق مواعید آقای دکتر محمد مصدق برنامه مؤثری در اصلاح حال مردم بیرون آید، بالاخره فهمیدند که مواعید متهم جز طبل نهمی و صدای دور آهنگ مناسبی ندارد. پس از ماهها انتظار جز فقر و فلاکت و بدبختی چیزی به دست نیاوردند. بدین جهت اکثریت مردم این مملکت همین که خبر شدند قید قانون از گردن او برداشته شد و به حکم شاهنشاه فرمان عزل شرف صدور یافت، به نیروی ملی بساط او را به هم زدند و این مرد طاشی در مقام فرار و اختفا برآمد.

مردم گنجه‌کاو در پی او شدند و پھر زاویه رو آوردند که او را یافته به کسیر اعمالش پسرمانند. لیکن از مستنج عواطف عالی شاهنشاه که توصیه شده بود که نباید از سر مصدق موی کم شود و از اروپا دستور دادند او را از تعرض مردم مصون دارند، این است که اکنون این آقای دکتر مصدق در این محضر جلوس نمودند.

مردمی که تمایلات شاهنشاه را در شمار عیادت می‌دانند، مجبور شدند او را به دستگاه عدالت کشور بیاورند. تا او را یافتند، تحت نظر مأمورین انتظامی قرار دادند تا از مزاحمت بر حذر باشد و تسلیم فضاوت و قانون شود. همان قانونی که آقای دکتر مصدق زیر پا می‌گذاشته، امروز همان قانون و دستگاه پناهگاه او شده و او را از فشار نیازبانه

انتقام مردم محفوظ داشته. امروز با استفاده به غوائین متوسل و دست حاجت دراز کرده.

بنده امروز به نام این مردم غیور و از طرف هزاران مادران داغدار و اطفال یتیم به نمایندگی از طرف طبقات محروم، در پیشگاه دادگاه طرح دعوی نمودم. دادرسان عالی مقام، برای اولین بار است که یک مرد تاریخی و مرد سال پس از محکومیت در محکمه افکار عمومی و سقوط حیثیت به میز محاکمه نزدیک شده. در سوابق سیاسی این کشور، کلیه مقامات انتظامی مجرمین را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می دادند. ولی امروز مردم ایران کسانی را که در پیشگاه افکار مردم محکوم شده اند، به دستگاه عدالت سپرده اند. اهمیت تاریخی این دادرسی ایجاب می نماید همچنان که متهم از عدالت خواهی دادگاه استفاده کرد و هر چه خواست گفت، بنده هم ساعاتی چند وقت دادگاه را به بیان حقایق و دفاعی مشغول سازم. ولی اطمینان می دهم از تکرار مطالب احترام جسته و از بیان آنچه مشهود خاص و عام بود پرهیزم.

بدواً باید عرض کنم در هر محاکمه دنیا معمول است متهم شخصیت و سابقه خود را توصیف می کند پرونده های خدمت خود را در دسترس دادگاه می گذارد تا دادگاه بتواند در اتهام منتسبه آزادتر قضاوت کند. به عرض رساندم در مورد متهم ردیف دو، او پرونده کارگزینی دارد و خدمت و نقاط ضعف روحی او را ارتش و احياناً مقامات مربوطه می دانند و از سابق همه کس بخوبی قضاوت می کرد. اگر این افسر از حریم کارهای فنی بیرون رود، یا زاید بر حوصله و استعداد به خدمتی مفتخر گردد، موجب زیان مملکت و هلاکت خود خواهد شد. ولی متهم ردیف یک، آقای دکتر مصدق، از آغاز رشد زندگی خود سعی کرده بر اعمال تنگین و رفتار خود پرده استتار کشیده و از روح گذشت و روش بزرگواری ملت ایران استفاده کند. بدین جهت است که توجه به خدمت ایشان و محیطی که در آن پرورش یافته، از دربار مظفرالدین شاه، تصدی دیوان استیفا، ایام اقامت در سوریس، قصد ترک تابعیت، میل به ایسمان مسیحیت و فرمانروایی در فارس حایز اهمیت است.

همان طور که به خاطر آوردن حوادثی که از دوران محاصر متهم مزبور تساجر اجوی تسولید می کرد بسیار گرانبه است. به عقیده و جمال صدر مشروطیت همیشه سوانح و حوادثی اسلحه عوامفریبی پیشوا را مرمت می کرد. آقای دکتر مصدق می توانست هر دوره صحنه ای بوجود آورده و نقشه مرموزی را برای تأمین شهوت و جاه طلبی بازی کند. کما اینکه عقیده آن بزرگواران مورد تأیید قرار می گیرد و البته روزی خواهد رسید که پرونده ایام خدمت و صحنه های تنگین عملیات ۲۸ ماهه او در معرض مطالعه قرار گیرد. اگر متهم زنده بماند میوه تلخ و نمره نامطلوب خیانت به مصالح ملت را به ذائقه خود احساس نماید، خواه ناخواه موج زمان همه چیز را از دریای حوادث بیرون می کشد. برای اینکه دادگاه عملیات گوناگون او را دریابد، اینجانب گورنه ای از زوایای روح سرکش او را نشان داده و می دهم تا اسرار حوادث اخیر و پیشرفتهای متهم را به دست آورند. دکتر مصدق رجال با حیثیت مملکت و آزامردان صدر مشروطیت را چون در حریم ارادت او وارد نشده اند مطرود و مسخوس کرد. برعکس، طفیلیهای اجتماع و عناصر خدمتگزار بیگانه و دشمنان داخلی و خارجی کشور را چون در مقام طرفداری و حمایت آقای دکتر مصدق قرار گرفتند، نور دیده و مرد ممتاز و خدمتگزار جامعه به شمار آورد به این نحو کارش به آنجا کشید که موضوع ات متشبه به او به موجب کپفرخواست تقدیمی است.

در میان تمام طبقات اتفاق فکر است که در ادوار اخیر هیچ زمانی وضع کشور به پایه دوره بیستوهشتصد و صد و هشتاد و یک دکتر مصدق نبوده و فساد دستگاه اداری و اختلال نظم و سلطه فقر و فلاکت عمومی هیچ موقع به این پایه نرسیده. سفلگانی به طمع استفاده کرد او جمع شدند و مستفیض گشتند. چون نقطه ضعف او را دانسته بودند، او سرد

چگونگی و ترسویی است؛ به آن جهت در موقع خود محافظه کار و منفی باف است. در دستبندی کم نظیر است. منهم همه وظایف فردی و اجتماعی را زمین گذارد تا محبوب همه شده و همه را به حال پلا تکلیفی قرار داد. منهم همه را در حال امید و انتظار نگاه می داشت تا به انتظار و امید او را شنایش کنند.

دادرسان محترم، دو عامل مؤثر تکامل اقتصادی کشور یعنی ثروت و کار در محبطی به وجود می آید که از نعمت امنیت برخوردار باشد. در این بیست و هشت ماه دوران حکومت ایشان نه تنها در داخل کشور برای اتباع و مملکت محبط امنی نبود بلکه از لحاظ روابط بین المللی محبط غیر امنی در این کشور رسوخ یافته بود. اگر در تحلیل آقای دکتر مصدق فسری تفصیل می دهیم، برای این دردهای بیسرمان و ابتلائات عجیبی است که به وجود آورده بود. این مرد که همه کسی را جاسوس می خواند، منابع موفق درباره اش می گویند به سابقه خدمت در دربار سلاطین فاجار به منصبی مقام دیوان استبفا گردید و به علت جعل امضا مورد تعقیب قرار گرفت. قرار بود دست او را قطع کنند. ولی به علت وساطت حاج میدعلی تفرشی فرار شد چند ضربه شلاق به او بزنند.

دکتر مصدق: به به! به به!

سرتیپ آز موده: داستان هزار اشرفی که می بایستی به شاه وقت پیشکش شود، و او سه هزار شاهی سفید را مطلقاً و نقره را به طلا مبدل ساخت که بعد حقیقت کشف شد. هنوز در خاطره معمرین باقی است.

دکتر مصدق: به به!

سرتیپ آز موده: تفسیر آن اخیراً منتشر گردید. مطلقین می گویند چون به اروپا رفت، برای جلب استادان خویش که متعصب در آیین مسیح بودند رساله خود را به ملعت از دین...

دکتر مصدق: به دین مسیح درآمدم.

سرتیپ آز موده: ... اسلام اختصاصی داد، در کیفیت تحریر رساله گفته بود: «من قصد اقامت در سوئیس داشتم و برای جلب خارجیان به انتشار این رساله مبادرت ورزیدم.» بعداً که فهمید این رساله به ایران رسیده، ناراحت شده و در صدد برآمد در سوئیس بماند، به تبهت آن دولت درآمد و به آیین مسیح گراید. ولی محظوراتی مانع آن شد. پس از چندی به هندوستان رفت. سپس برای وزارت عدلیه به ایران دعوت شد.

او از طریق جنوب به طرف تهران عزیمت کرد، در شیراز از عزیمت به تهران منصرف شد. مسوقعی بود که فرمانفرما به علت حساست از جمعی از عشایر مطرود رافع شده به تهران رفته بود. دیگر نمی توانست آنجا بماند. وجود یک فرمانفرمای جوانتری مورد احتیاج بود.

در این موقع مصدق السلطنه به این سمت انتخاب شد که طبق اظهار خود مستهم در آن موقع هر چه نمایندگان خارجی می خواستند به مأمورین فارس دیکته می کردند و آنها اجرا می کردند. مصدق السلطنه تمام آزادیخواهان تنگستانی و فارسی را به نفع سیاست خارجی از پا در آورد. نامه ای به یک نماینده خارجی، به وزیر مختار آن دولت در تهران نوشته که در ابقای او به والیگری فارس نزد نخست وزیر توصیه نماید.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آز موده: حتی به صمیمی ترین معارم خود با احتیاط و رعایت جهات بدبینی عمل می کرد. همه آنها را می پنداشتند مقبول خاطر آقای دکتر مصدق بودند، در همان ساعات و دقائق تحت نظر ایشان قرار می گرفتند. مستهم نامبرده یک خصلت خاصی دارد که عامل مؤثر در تمام ادوار زندگی او بوده. این خصلت ناشی از تاریکی وجدان است. وجدان آقای دکتر مصدق از هیچ درجه به نهمت زدن به دیگری متأثر نمی شود. کسی از رجال گذشته و معاصر و

فردی از اشخاص وارد و مؤثر نیست که مورد تهمت و افترای او قرار نگرفته باشد. مهمترین اسلحه برنده متهم افترا و تهمت است. به کار بردن این اسلحه به آن جهت مؤثر است که وجدان عادی مردم احتمال نمی‌دهد کسی رضی شود تا این درجه عواطف بشری را زیر پای گذارد و ناجوانمردانه حمله کند.

هر کس مجموعه خطابه‌ها، نطقها و مصاحبه‌های آقای دکتر مصدق را در ادوار مختلفه مورد مطالعه قرار دهد، درخواهد یافت که در هر موقع، ایراد نطق برای متهم ساختن مردم داخل و خارج از کشور بوده. در همین دادگاه بسته را عنهم ساخت. تمام ملت ایران و قیام‌کنندگان ۲۸ مرداد و نهم اسفند را متهم ساخت. خواست غیرمنسجم به اعضای دادگاه بنارزد به وکیل خود تهمت زد. همچنان که در دو سال و هشت ماه تمام رجال صدر شریعت را متهم نمود. طبق نظریه و عقیده و اعلامیه او، همه کس و هر که به او اظهار ارادت نکرد، بیگانه‌پرست و مخالف مصالح ملت است. اگر کسی کمال اظهار ارادت کرد و در یک مورد برخلاف میل او اظهار کرد، حتماً هدف نیر تهمت فرار خواهد گرفتند.

ملاحظه فرمودید تمام ادوار تقنینیه و هر دوره‌ای که نمایندگان ملت تحت نفوذ او نبودند، آنها را عامل بیگانه معرفی کرد. در دوره ۱۶، هنگامی که نمایندگان با او موافقت می‌کردند، لقب ملی به آنها می‌داد. در همان موقع محدودی به انتقاد عملیات بیرونی او پرداختند. عنوان ملی را پس گرفت و انواع ناسزاها را به آنها تفرار ساخت. در دوره ۱۷ نیز از این اتهام به وکلایی که به دست او انتخاب شده بودند مضایقه نکرد.

در ایراد اتهام و افترا حد و حدودی قائل نبوده و نیست. هر جنابشی، هر عمل ناشایسته‌ای را به مخالف خود نسبت می‌دهد. حتی در زندگی خصوصی او سوابقی هست که افراد بیگانه و کسان نزدیک خود را به عناوین نامناسبی متهم می‌کرد. این گناه غیر قابل جبران موجب عصبانیت همه دوستان و جدا شدن همکاران صمیمی او گردید. البته شنیده شد وقتی که خبر کشتار جمعی یا حوادث خونین و وقایع ناگوار به او می‌رسید، با آنکه در ظاهر هر وقت مصلحت اقتضا کند سبیل اشک از دیدگانش روانه می‌شود مع‌هذا در آن مواقع احساس لذت می‌کرد مثل یک فرمانده عالی‌مقام در میدان نبرد سختی و قدرت نشان می‌داد. قدرت تغییر حرکات به قدری در این متهم ظهور دارد که شاید از بازیگرها در هیچ صحنه سینمایی کسی به مهارت و توانایی او نرسد.

مقارن ساعت ۴/۲۵ تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، دادستان به سخن خود چنین ادامه داد:

عکسهای گوناگونی که در جلسات دادرسی گرفته شد، حرکاتی که در مواقع مختلف بیان دفاع از ایشان محسوس بود، بهترین معرف و نماینده واقعی روح خودخواه و بازیگر اوست. تشخیص واقعیت رفتار با عقاید و اظهارات متهم کار آسانی نیست، مگر آن کسانی که گذشته پرحاده و خصایص اخلاقی او را از نزدیک مطالعه کرده باشند. دادگاه عالی مقام با چنین شخصی مواجه هستند، لذا نباید به حرکات و سکانات او اثر واقعی و تأثیر حقیقی قائل بود. متهم در مقابل قدرت و زور خود را زبون نشان می‌دهد؛ در حمله به مظلوم و عاجز مقتدرترین افراد است. در موقع، قربان همه می‌رود.

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: این مرد لجوج، خودخواه، سنگدل و نهم‌تزن امروز در قید فانون دچار شده. ولی نباید یک حقیقت را اعتراف کرد: از زوایای حرکات و گفتار او در این جلسه یک اضطراب درونی محسوس است. گناهگاه

بدون نظم و تناسب به بالا و پایین متوجه می‌شود. گاهی بی اختیار به خود فرو می‌رود، مثل اینکه اشباح مظلومین، ارواح شهدا او را محاصره کرده‌اند. آقای دکتر مصدق کم‌کم متوجه شده‌اند که دیگر از این بند رهایی ندارند...
دکتر مصدق: از اول هم متوجه بودم.

سرتوب از مرده... دیگر نظام تقدیر به ایشان فرصت فعالیت نمی‌دهد، دیگر امید به تجدید حیات سیاسی نیست، دیگر فرصت فریب‌دادن مردم نصیب او نمی‌شود. آقای دکتر مصدق از این پس گرفتار مهاجمه اعمال و حشمت‌ناکی زندگی گذشته خود گردیده. گاهی خود را نخست‌وزیر می‌بیند زمانی خود را در مقام و موقعیت قانونگذاری نوهم می‌کند، اما مفتنی که در مقام محاصره اعمال و فشار باطنی خود فرار گرفته و در مرحله بازجویی نهایی خود می‌باشد به اشتباهات خود فکر می‌کند و به خود توبه می‌دهد؛ شاید جریان حوادث او را از خطر انتقام نجات دهد و شاید فراغت خاطر احمدآباد یار دیگر نصیب او شود. ولی از زندگی ایشان حتی یک مورد قدم خیر دیده نمی‌شود که سایه توفیق شده و خداوند راهش را به او نشان دهد.

همان طور که گفتیم سابقه زیاد دارد که مرده‌ی پس از یک عمر لغزش و محصبت، دو دوران پیری دست توسل دراز کرده با آب توبه سیاهی اعمال گذشته خود را شسته‌اند. اگر زندگی آنها به بدنامی پیوسته، ولی ذخیره آخرت و بخشش الهی را امید داشته‌اند. متأسفانه در قاصیه این متهم نور امید دیده نمی‌شود. هنوز مطلوب تشنجات روحی خود می‌باشد، فکر می‌کند با سفسطه و مغالطه مردم را بفریبد.

متهم ردیف یک توجه نمی‌کند اختیار عزل و نصب وزیران طبق قانون اساسی به طور مطلق و بلاشرط با اعلیحضرت همایونی است. این از حقوق مقام شامخ سلطنت است که اعضای دولت را معزول یا منصوب فرمایند. اعم از اینکه مجلس باشد یا نباشد. متهم اعتنائی به این موضوع ندارد که هرگاه با وجود مجلس از مقام سلطنت، تمایل سلطنت، در مورد عزل نخست‌وزیر خواستار می‌شود این جریان موجب اسقاط حق سلطنت نیست. چه رسد به موافق که اصولاً مجلسی وجود نداشته که در آن موقع فرمان دکتر مصدق شرف صدور یافته و به او ابلاغ شده است.

آقای دکتر محمد مصدق نمی‌خواهد خود را آشنا به این موضوع و نکات زیر بنماید. اعتبار مسائل به مفاهیم و مصادیق آن است. الفاظ و عبارات دایره مدار زندگی بشر نمی‌باشند. وقتی صحبت از نام آقای دکتر مصدق می‌شود، منظور جنبه حرف نیست. بلکه منظور هیكل موزون با آن اخلاق و ملکات خاصه و سوابق و اطوار مخصوصه به اوست. لفظ برای بیان دلالت در موضوع است. ممکن است لفظ باشد ولی موضوع نباشد؛ مثل آزادی و امنیتی که آقای دکتر مصدق وعده می‌داد؛ مثل ثروت و سرمایه‌ای که آقای دکتر مصدق برای مردم ذخیره می‌کرد؛ مثل عدالت و رفاهیت و هزاران وعده سرخرمن که در این دو ساله حالت انتظار آن را ایجاد کرده بودند.

ممکن است در دنیا حقایق وجود داشته باشد و مشخص باشد که اسم آن را ندانیم. وقتی می‌گوییم دادگاه، یعنی فرد یا افرادی که مشغول دادرسی باشند و طبق وظیفه در حدود قوانین عملی انجام دهند. اگر چند نفر مأمور وزارت دارای دور خود نشسته و نام مجمع خود را دادگاه گذاشتند نمی‌توان گفت دادگاه تشکیل شده و تصمیم آنها را قابل اجرا دانست. چنانکه نمی‌توان امیال و نظریات شخصی را قانون فرض کرد. هر قدر افراد غیر صالح مزاحم شوند و اصرار کنند کسی حق ندارد تصمیم و رأی آنها را به‌عنوان حکم بپذیرد.

مجلس شورای ملی هم چنین عنوانی دارد. اگر جمعیتی بدون رعایت این تشریفات و اجرای قانون در محل اجتماع نمایندگان ملت جلوس کنند، نه آنها نماینده شناخته می‌شوند نه اجتماع آنها را مجلس می‌توان گفت. وقتی نمایندگان از سمت خود استعفا کردند و روضی پیش آمد که اجتماعی از حد نصاب ممکن نبود، در این موقع مجلس

وجود ندارد و مملکت بدون مجلس می‌باشد. همچنان که انتخاب نمایندگان به حد نصاب صورت نگرفته باشد، اجتماع آنها را نمی‌توان جلسه مجلس شورای ملی دانست. با آنکه آن افراد در مقام شامخ نمایندگی هستند، از اجتماع آنها مجلس تشکیل نمی‌شود. زیرا اثر قانونی بر اجتماع و تصمیم آنها بنترتب نیست.

لذا از آن روزی که با اصرار دکتر مصدق عده‌ای از نمایندگان طرفدار او که عده آنها از لحاظ نصاب پارلمان قابل ملاحظه بود استعفا دادند، دیگر مجلسی وجود نداشت و چون مسکن نبود مجلس ۱۷ تشکیل شود، دیگر صدور فرمان انحلال لازم نبود. تأثیر فرمان انحلال فقط برای سلب نمایندگی و کلای غیر مستغنی ممکن‌التأثیر است. و کلای غیر مستغنی در مقام نمایندگی و صف نمایندگی باقی هستند. ولی اجتماع آنها مجلس نیست. کسی نمی‌تواند ادعا کند که مجلسی وجود داشته که برخلاف نوه‌م شما آقای دکتر مصدق، دکتر در حقوق، از همان روز استعفای نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی مجلس وجود نداشته؛ و فرمان مبارک شاهانه بر عزل جناب عالی در موقع تعطیل مجلس شرف صدور یافته است.

اکنون بی‌مناسبت نیست به عرض برسانم که صدور کیفرخواست و رسیدگی دادگاه و درخواست کیفر نسبت به جرم ارتكابی همه به موقع و طبق موازین قانونی بوده است. تشبیه متهم ردیف یک به لایحه ۹ ماده‌ای اختیارات وسیله جوار او از مجازات نمی‌شود.

آیا این مجلسی که به دکتر محمد مصدق اختیار داد، مجلسی بود که تمام مردم ایران در آن مجلس نماینده داشتند؟ آیا تمام نمایندگان ملت ایران در دادن رأی شرکت داشتند؟ آیا در حال عادی و به وضع عادی این اختیار داده شده بود؟ وقتی ده نفر از سناتورها آمدند و به دکتر مصدق به سابقه گفتارهایش در ادوار گذشته یادآور شدند و اظهار داشتند این بدعت مخالف قانون اساسی است و برای مملکت زیان‌آور است، دکتر محمد مصدق چه جوابی داد جز اینکه فرمود:

من می‌دانم مخالف قانون اساسی است...

دکتر مصدق: حالا غیر...

سر تهیب از موده: «... و من عقیده دارم برخلاف قانون اساسی می‌باشد. مع‌هذا باید این اختیار داده شود. و من آن را لازم می‌دانم و بدون این وسیله نمی‌توانم کار کنم.»

نمی‌دانم آقای دکتر به خاطر دارند که چگونه مجلس و نمایندگان را تهدید می‌کردند. نمی‌دانم نظرشان هست که بگویند: «اگر اختیار تهدید، من استعفا می‌دهم» و با زبان بیزبانی گفت: «اگر اختیار تهدید چاقو کتک‌های صنفی آماده گرفتن اختیارات هستند.»

آقای دکتر محمد مصدق اگر یک درصداً از وجدان بشری بهره داشت، نه تنها اختیار نمی‌خواست و با بی‌باکی بر وجه تصاتر قوانین اساسی را زیر پا نمی‌گذاشت، بلکه هیچ وقت در این دادگاه اصرار و ایرام نداشت که بگوید اختیارات حاصله قانونی بود؛ و بگوید قوانینی که برای دادرسی ارتش وضع کرده لازم‌الاجرا است.

تشبیه به این عناوین، آقای دکتر محمد مصدق را از قهر ملت و از تازیانه قانون و از عواقب خطرناک اعمال بی‌رویه نجات نمی‌دهد. اگر در گذشته متهم کترین اعتقادی به نظام عالی خلقت و عکس‌المعمل کارها می‌داشت، مورد محتاج نبود حتی در معنی الفاظ عادی نجاهل کرده و برای نجات و رهایی خود متوسل به تغییر معنی الفاظ و عبارات بشود. متهم می‌خواهد با الفای شبهه، معانی و حدود و دلالت آن را تغییر دهد. متهم می‌خواهد تأثیر قوانین اختیارات را وسعت داده و درجه تأثیر را در حدی آورد که بگوید هم قوه منفنه بوده، هم قوه مجریه و هم اراده مطلق یک بوده و می‌باشد. مطلق‌المنان در هر مورد بوده و به دلخواه خود حق هر تصمیم و عملی را داشته است.

با آنکه با تصمیم دادگاه به این بحث پایان داده شد این مطالب را بدان جهت عرض می‌کنم و توضیح می‌دهم که نایب شود متهم ردیف یک مردی منعدی و متجاوز است. تا همه درجه خود خولعی و فرعونیت او را بدانند. تجاوز از حدود اختیارات، تجاوز از حدود تجاوز از گلبم بود. ایشان به حقوق افراد به حقوق اجتماع و به تمام شئون اجتماع تعدی کردند. آنهایی که به فریضت و افسون کردن مردم معتاد شده‌اند، اغلب به الفسای نفسانی دچار شده خود را هم فریب می‌دهند.

متهم حاضر موقعی که طرح قانون اختیارات را از مجلس تحصیل نمود، در نظر داشت روزی بتواند با وضع ماده واحد با استفاده از اختیارات رژیم مملکت را تغییر داده و مقررات و اصول اساسی را دستخوش هوی و هوس خود قرار دهد. اگر متهم در وضع و انتشار چنین ماده‌ای تأخیر کرد، برای این بود که در انتظار موقع مناسب بود. این متهم در به دست آوردن اختیارات سوءنیت داشت. تمام قصد او پیشرفت مقاصد شخصی و صاف کردن جاده‌ها بود. اگر مجموع لوایح او را دقت کنیم، در حقیقت به مقاصد شخصی او تماس داشته است. در مرفع تنظیم لوایح هیچ دقت نمی‌کرد که معانی الفاظ و مدلول عبارات تا این درجه که او میل دارد وسعت ندارد چون خود را بی‌منازع و طرق را بی‌مانع می‌دانست و مشکلات و موانع را نمی‌دید، از رعایت و تطبیق با موازین حقوقی و اساسی کشور غفلت داشت و بی‌اعتنا بود. ولی امروز همه می‌بینیم که پندار ایشان دور از حقیقت بود و توهم ایشان اساسی نداشته و اختیارات ادعایی مفهوم عام نداشته و بلاشرط و وسیع نبوده است.

آقای دکتر مصدق نمی‌خواهد متوجه باشد که رژیم سلطنتی مشروطه ایران بر اصل تفکیک قوا استوار دارد. مصلحت شخصی ایشان ایجاب نمود که اصل مشروطیت و سنن پارلمانی را از نظر دور دارند. هیچ‌گاه صلاح ایشان نبود قانون اساسی را در نظر داشته باشند. زیرا احترام و رعایت قانون اساسی با دلخواه ایشان متناسب نیست. آقای دکتر حقوق و اسناد حقوقی، اگر شما به اصطلاح خودتان قانون وضع کردید که ارزش اداره دادرسی نمی‌خواهد، دادستان نمی‌خواهد، آیا اجرای این نمایل برای کسی الزامی است؟ اگر شما به اصطلاح خودتان قانون وضع کردید که مقام بزرگ ارتشداران فرمانده هیچ‌گونه حقی در یک سازمان نظامی ارتش که سازمان دادرسی ارتش است ندارند، آیا دیگران ملزم به نیعت هستند؟ میزان ارتش هر عمل و اقدامی به این است که منطبق با اصول و حدود اختیار او باشد.

در سازمان کشور، ارتش عمل هر یک از قوای ثلاثه محور و میزان سنجش قانون اساسی می‌باشد. وقتی عمل قوه مجریه یا مقننه یا قضاییه بر محور قانون اساسی نبود قوای دیگر ملزم به قبول و احترام و تأیید آن عمل نمی‌باشند و آن عمل را تنقید نمی‌کنند. البته به افراد مردم برای حفظ انتظامات اجازه داده نمی‌شود که هر فردی حق داشته باشد ابراک و تشخیص خود را مبنای صحت عمل و تصمیم قوای ثلاثه قرار دهد. ولی هر یک از مصادر قوای ثلاثه حق دارند در حدود شخصیت و صلاحیت خود آزادی عمل داشته و در تشخیص خود آزادانه عمل کنند. باید قوه مجریه به حدود وظایف خویش آشنا باشد و بداند که عملیات خود را با قانون اساسی تطبیق می‌کند و به او امر دو قوه دیگر اگر برخلاف قانون اساسی بود ترتیب اثر ندهد.

شما آقای دکتر مصدق جای خود دارید. اگر مجلس شورای ملی فی‌المثل قانون مخالف دین مبین اسلام با سبیتی بر ضدیت یا مقام سلطنته تصویب نمود قوه مجریه حق دارد به علت آنکه مخالف قانون اساسی می‌باشد از اجرای آن خودداری نماید. شما چون حق نداشته‌اید که من‌باب نمونه برای سازمان دادرسی ارتش وضع قانون نمائید، آن هم قانونی که سراسر آن مخالف مصالح ارتش است، هر چه نوشته‌اید و نام قانون بر آن گذاشته‌اید به دور انداخته می‌شود.

چون عمل شما مخالف قانون اساسی است.

نتیجه فوقه مقننه است که حق دارد بر میزان و فرازوی قانون اساسی وضع قانون کند؛ یعنی درخواستهای فوّه مجریه و فوّه قضاییه را در صورتی می‌پذیرد که با قانون اساسی منطبق باشند.

فوّه قضاییه هم حق دارد که وجهه و حیثیت خود را بر محور قانون اساسی محفوظ و محترم بدارد. یعنی مجلس شورای ملی و فوّه مجریه حق ندارد در شئون قضایی و نحوه استنباط قضات ملاحظه کند. مجلس می‌تواند عملی را ممنوع ساخته و جرم بداند و برای آن تعیین کیفر کند. مجلس می‌تواند برای کیفیت دادرسی مقرراتی وضع نماید ولی مجلس نمی‌تواند به موجب قانونی کیفیت قضات و نحوه استنباط و رویه قضایی خاصی را مراقبت و نظارت کند.

ممکن است گاهی یکی از قوای ثلاثه اختیار بعضی اعمال و وظایف خود را موقتاً به فوّه دیگری محول نماید ولی تسلیم این اختیار نباید در وظایف اصولی و اختیارات و حدود صلاحیت ذاتی آن فوّه باشد. مثلاً شاه نمی‌تواند حق صدور فرمان عزل و نصب وزیران را به دیگری تفویض نماید. اگر شاه مملکت در موقع سفر و عزیمت شورای نیابت سلطنت تشکیل داد وظایف شورا به‌طور موقت محدود به حدودی است که امر ملوکانه ایجاد نموده. چنانکه مجلس هم نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به فوّه مجریه یا فوّه قضاییه بدهد.

لذا در هر مورد که یکی از قوای ثلاثه فوّه دیگری را در امور خاصی اختیار داده بر فرض که آن اختیار تأثیر قضایی داشته باشد صاحب اختیار نمی‌تواند از حدود اختیار تجاوز کند. ولی این آقای دکتر مصدق خود را مافوق تمام صاحبان اختیار قلمداد می‌کرد.

چنانچه عرض شد، آقای دکتر مصدق به لطایف الحیل و تمهید مقدمات در محیط ارباب و وحشت و تهدید حیثیت نمایندگان و وعده به انجام خدمات مؤخر در سر نوشت کشور، به اتکای نفوّه طرفداران پارلمانی خود برای شش ماه و بعد برای مدت یک سال اختیار تنظیم بعضی لوایح قانونی را به دست آورد. حدود آن اختیارات طبق مدلول الفاظی است که در متن قانون اختیارات تصریح دارد و پس.

چنانچه به عرض رسید، این اختیارات در مورد ارتش فقط شامل امور و مسائل استخدامی بود. به عقیده فوّه اجراییه و فوّه قضاییه، یعنی دو رکن از سه رکن اساسی رژیم مشروطیت ایران، لایحه قانونی ماده ۹ اختیارات بر فرض تأثیر و نفوذ محدود به مصراحت همان مواد است.

در مورد اختیارات یکساله، چون مجلس سنا وجود داشته و رسمیت داشته و این قانون به تصویب مجلس سنا رسیده، اصولاً قابل اعتنا و رسمیت نمی‌باشد.

در مورد لایحه اختیارات ششماه هم محدود به اموری است که در عبارات قانون تصریح داشته باشد. به شرط آنکه نصیحات و لوایح مخالف نص صریح قانون اساسی نباشد. چنانچه تصمیمات متهم به استناد اصول قانون اساسی در مورد تشکیل بنگاه خالصه و انحلال دیوان کشور تجاوز از حد تشخیص شد و تصمیم صادره ملغی گردید، زیرا فوّه مجریه و فوّه قضاییه ملزمند قانون اساسی را محترم شمارند. زیرا حیثیت و شأن فوّه مجریه و فوّه قضاییه مملکت بر پایه مقررات و اصول قانون اساسی و متمم قانون اساسی می‌باشد.

نصیحات آقای مصدق به بهانه نمایندگی و اختیار از فوّه مقننه و حتی تصمیمات فوّه مقننه وقتی برای دستگاه قضایی و فوّه مجریه محترم است که مخالف نص صریح و اصول قانون اساسی نباشد.

دولت ملی و قانونی فعلی که به فرمان ملوکانه و قیام ۲۸ مرداد مردم بصوت گردید و زمام امور را به دست گرفت، چون برگزیده ملت بود و چون مظهر اراده شاهنشاه بود که ریاست عالیّه قوای ثلاثه کشور را عهده دارند، مجبور بود

که به حدود قانون و اصول دموکراسی مقید باشد و روش خود را از آغاز کار بر مبنای و اصول اساسی مشروطیت مستقر سازد. لذا قوه قضایی و قوه اجراییه که اکنون در حال عمل است، تصمیم گرفتند اعمال غیر اصولی و روشهای خودمختاری سابق را ملغی سازند.

با استقرار دولت قانونی و ملی، بالطبع تصمیمات غیر قانونی گذشته ملغی و بلااثر گردید. هر عملی و سازمانی که منطبق با قوانین اساسی نبود معتبر ندانستند و موقوف داشتند. آنچه از سازمانها و جریانها قانونی گذشته مشرک مانده بود، دوباره احیا شد و به کار افتاد که از جمله سازمان دادرسی ارتش بوده است. سازمان دادرسی ارتش منحل نشده بود زیرا وجود داشت. به قوه قاهره ای متوقف مانده و تعطیل شده بود. با رفع مانع به حال اولیه برگشت و به انجام وظیفه مشغول شد.

این زنجیر قانونی که منتهی پنداشته بود پاره شده و سعی داشت تمام حلقه های آن را از هم بگسلد. اکنون به دست و پای او پیچیده شده و او را گنج و کلافه ساخته. هر چه طنز می خورد و می گوشتد خود را خلاصی دهد، رشته ها محکمتر و پیچیده تر می شود. این تکرار مطالب و حرکات متضاد و متناقض و اطوار گوناگون همه زاییده حسانت اضطراب روحی و شدت نگرانی منتهی از سیئات اعمال گذشته است. این خودخواهی و بدبینی به نوع بشر، توفیع بیش از حد، آرزو و آمال طولانی در حقیقت خاص شخصی است که عنوان او آقای دکتر محمد مصدق و ملقب به مصدق السلطنه بوده است.

این آقا با آنکه در صندلی اتهام قرار دارد، با آنکه سیئات اعمال او سر تا سر افق کشور را تار و پود کرده، با آنکه آثار جنایت او مشهود خاص و عام قرار گرفته، هنوز خود را مافوق قانون می داند؛ هنوز خود را نخست وزیر می داند؛ و هنوز خیال می کند می تواند خود را در وضع قانونی مختار بشناسد. توهم ادامه اختیارات پس از عزل، یک مایخویا و تشنج فکری است که هوسرانان و رشکته برای حفظ نشاط خود به کار می برند و قصرهای خیالی در محفظه آرزوی خود می سازند. مثل اینکه تاجر و رشکته ای بدون داشتن اعتبار و محل حواله به بانک بدهد، و یا صدور حواله و چک بیمعمل خود را سر مایه دار بداند. با قاضی معزول برای خود حق اتخاذ تصمیم و اخذ رأی قائل باشد. یا با این سابقه که وقتی شخصی بنا به جبر وزیر دفاع ملی بوده، خود را مارشال پش بداند.

آقای دکتر مصدق مثل همیشه در مزرعه فکر خود بندر هوس می پروراند و در آرزوی تخیلات شاعرانه خود هم علوم متعارفه و مسلمات امور را فراموش می کند. باید از آقای دکتر مصدق پرسید آیا پاسپان که گزارش او مملکت قضاوت است، در غیر ساعات خدمت گزارش او ارزش قضایی دارد؟ آیا قبول ندارند حدود اختیارات هر کس در هر مقام تابع شأن و حیثیت خاصه آن مقام است. همچنانچه با مرگ آدمی تمام مزایای حیات از او سلب می شود. با عزل هر فردی از سمت و مقامی که دارد، بالطبع تمام شئون خاصه به آن مقام زایل می گردد.

هر یک از مأمورین که دارای سمت و عنوانی است، با یک ابلاغ سمت او تغییر و از ادامه وظیفه محروم و سلب صلاحیت می شود.

مجلس شورای ملی دکتر محمد مصدق نخست وزیر را که در مقام ریاست دولت فرار گرفته بود، به سابقه و تفصیلی که همه می دانیم، در نتیجه نیرنگ و افسونی که به کار بردند محیط ارباب برای جلوگیری از خونریزی و اتلاف نفوس اختیاراتی داد. همچنانچه اگر دکتر محمد مصدق از دنیا می رفت اختیارات منقضی می شد، وقتی که از سمت نخست وزیر هم معزول شد بالطبع اختیار او سلب شده است. زیرا اختیار به دکتر محمد مصدق که نخست وزیر بوده داده شده است.

علت آنکه متهم اصرار دارد برخلاف کلیه اصول و قوانین خود را نخست‌وزیر بداند. برای آن است که بتواند هنوز خود را نماینده قوه تقنینیه تصور کند. با عزل از سمت نخست‌وزیری هم چنانچه از تمام حقوق و عناوین و اختیارات منحل گردیده، با صدور فرمان عزل از اختیارات تبعی و حقوق انتقانی هم محروم گردیده.

آقای متهم انتظار دارد هنوز هم گروهی استفاده‌چی و نهی‌مفز و توکر صفت دور او جمع شوند و برای هر گفته مرتب با نامرتب او هلهله و شادی کنند و او را با کف‌زدن غریق خوشی و شادی نمایند. متأسفانه آن سبب شکست و آن پیمانته ریخت. با دریدن پرده سالوس و ربا حجاب توهم دریده شد. نوکران پیشوا گسائی بودند که به امید شهسو و شیرینی گرد آمده بودند. امروز که طوفان حوادث و تندباد اراده ملت راه روزی را بسته، هر یک به زاویه‌ای پناه برده و در انتظار سرنوشت شوم و نامبارک خود می‌باشند. هر گاه گسائی باشند که مانند پیشوا هنوز خواب خوش می‌بینند، باید بدانند که خواب آنها مقرون به بیداری دردناکی خواهد بود.

آقای دکتر مصدق، شما دیگر نخست‌وزیر نیستید. از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد از تمام شئون و عناوین خلع شدید. به همین جهت دیگر هیچ اختیاری ندارید.

شما متهم هستید. مجرم شناخته شدید. مجرمی که در تاریخ جنایات بشری کمتر نظیر و نمونه‌ای دارد. شما آزادی مردم را سلب کردید. امنیت مملکت را مختل نمودید. به همه مقدسات ملی پشت پا زدید. حقوق اولیه افراد این مملکت را زیر پا گذاریدید. به خدا و پیغمبر نسبت دروغ دادید. هزاران مرتبه به دروغ قسم خوردید. عناوین مذهبی را دستاویز اطفال مردم قرار دادید. به ظاهر دینداری مردم را فریب داده و ماجراجویان پیدین و دشمنان خدا را بر مردم مظلوم دیندار مملکت مسلط ساختید.

آقای دکتر مصدق این وضعیت فعلی کفاره اعمالتان است. شما با دستگاه سالوس و ریای خود باب خیر را سد کردید و اطمینان عمومی را سلب نمودید که دیگر مردم به آسانی به مدعیان آزادی و طرفدار خدمت اعتماد نمی‌کند. شما مجرمید. راه فرار ندارید. در دادرسی شما مردم ایران هشت منصفه‌اند. هشت منصفین در این دادرسی قاطبه طبقات متفکر و دیندار کشورند؛ و هیچ هیشی نمی‌تواند برخلاف تشخیص و نمایلات واقعی ملت ایران تضاروت کند. برای متهم صدها طومار جعلی ساختند. هیشها بهم یافتند. و فراندوم قلابی به حساب دوسه‌لیون نفر به وجود آوردند. جیره‌خواران و طفیلیها تیریک مقام جدید را هم به پیشوای قلابی خود عرضه داشتند. ولی اراده ملت همه را درهم شکست. کاشهای خیالی را فرو ریخت و رشته خیالیها را پاره کرد.

متهم می‌خواهد جنایات و اعمال تنگین خود را فعالیت سیاسی قلمداد کند که ذهن بعضی علاقه‌مندان حفظ اصول و تشریفات را به خود متوجه ساخته و برای چند روزی سرنوشت خود را به عقب اندازد. ولی با آنکه خود را آشنا به بهائی حقوق می‌داند و دکترای ادعایی خود را در رشته حقوق جلوه می‌دهد و مدتها در مجاورت این تالار فرصت نوشتن و یادداشت نمودن داشته و به قول خودش دفاع او مورد مطالعه بیست نفر قاضی قرار گرفته، مع هذا نتوانست ثابت کند که طغیان و عصیان بر علیه رژیم سلطنتی مشروطه ایران و سوء قصد بر علیه مقام سلطنت، جرم سیاسی می‌باشند یا از وجهه سیاسی باید مورد مطالعه قرار گیرد.

بند با آنکه از نظریل کلام احتراز دارم، ولی برای آنکه مدعی دکترای حقوق و کسی که حق قانونگذاری برای خود قائل شده و خود را مافوق قانون قرار داده و اختیاری که جامعه و ملت دارد به خود اختصاص داده تا به درجه‌ای که می‌خواست مدعی شود مشروطیت و حکومت پارلمان یعنی شخص او، می‌خواهم برای چنین مردی و چنین منتهی حقت کلمه راجع به جرم سیاسی و اعتبار آن و فصل ممیز آن بسوسيله هیت مسحرم دادرسان به عرضی برسانم.

انتقام مردم محفوظ داشته امروز با استفاده به قوانین متوسل و دست حاجت دراز کرده.

بنده امروز به نام این مردم عبور و از طرف هزاران مادران داغدار و اطفال یتیم، به نمایندگی از طرف طبقات محروم، در پیشگاه دادگاه طرح دعوی نمودم. دادرسان عالی مقام، برای اولین بار است که یک مرد نارنجی و مرد سال پس از محکومیت در محکمه افکار عمومی و سقوط حیثیت به میز محاکمه نزدیک شده. در سوابق سیاسی این کشور، کلیه مقامات انتظامی مجرمین را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می‌دادند. ولی امروز مردم ایران کسانی را که در پیشگاه افکار مردم محکوم شده‌اند، به دستگاه عدالت سپرده‌اند. اهمیت تاریخی این دادرسی ايجاب می‌نماید همچنان که متهم از عدالت‌خواهی دادگاه استفاده کرد و هرچه خواست گفت، بنده هم ساعاتی چند وقت دادگاه را به بیان حقایق و دقایق مشغول سازم. ولی اطمینان می‌دهم از تکرار مطالب احتراز جسته و از بیان آنچه مشهود خاص و عام بود پرهیزم.

بدو باید عرض کنم در هر محاکمه دنیا معمول است متهم شخصیت و سابقه خود را توصیف می‌کند. پرونده‌های خدمت خود را در دسترس دادگاه می‌گذارد تا دادگاه بتواند در اتهام متنبه آزادتر قضاوت کند. به عرض رساندم در مورد متهم ردیف دو، او پرونده کارگرفتنی دارد و خدمت و نقاط ضعف روحی او را ارتش و احبباً مقامات مربوطه می‌دانند و از سابق همه کس بخوبی قضاوت می‌کند. اگر این افسر از حریم کارهای فنی بیرون رفته یا زاید بر حوصله و استعداد به خدمتی مفتخر گردند موجب زیان مملکت و هلاکت خود خواهد شد. ولی متهم ردیف یک، آقای دکتر مصدق از آغاز رشد زندگی خود سعی کرده بر اعمال ننگین و رفتار خود پورده استوار کشیده و از روح گذشت و از دربار مظفرالدین‌شاه، تصدی دیوان استیفاء، ایام اقامت در سویس، قصد ترک تاهبیت، میل به ایسمان مسیحیت و فرمائروایی در فارسی حایز اهمیت است.

همان‌طور که به خاطر آوردن حوادثی که از دوران معاصر متهم مزبور مساجراجویی تولید می‌کند بسیار گرانبهاست، به عقیده رجال صدر مشروطیت همیشه سوانح و حوادثی اسلحه عوامفریبی یشوارا امرت می‌کرد. آقای دکتر مصدق می‌توانست هر دوره صحنه‌ای به‌وجود آورده و نقشه مرموزی را برای تأمین شهرت و جاه‌طلبی بازی کند. کما اینکه عقیده آن بزرگواران مورد تأیید قرار می‌گیرد، و البته روزی خواهد رسید که پرونده ابام خدمت و صحنه‌های ننگین عملیات ۲۸ ماهه او در معرض مطالعه قرار گیرد. اگر متهم زنده بماند میوه تلخ و شمره نامطلوب خیانت به مصالح ملت را به ذائقه خود احساس نماید. خواه ناخواه موج زمان همهچیز را از دریای حوادث بیرون می‌کشد. برای اینکه دادگاه عملیات گوناگون او را دریابد، اینجانب گوشه‌ای از زوایای روح سرکش او را نشان داده و می‌دهم تا اسرار حوادث اخیر و پیش‌رفتهای منم را به دست آورند. دکتر مصدق رجال یا حیثیت مملکت و آزادمردان صدر مشروطیت را چون در حریم آزادت او وارد نشده اند مطرود و مبخوض کرد. بسر عکس، طفیلیهای اجتماع و عناصر خدمتگزار بیگانه و دشمنان داخلی و خارجی کشور را چون در مقام طرفداری و حمایت آقای دکتر مصدق قرار گرفتند، نور دیده و مردمستاز و خدمتگزار جامعه به‌شمار آورد. به این نحو کارش به آنجا کشید که موضوع آن متنبه به او به موجب کیفرخواست تقدیمی است.

در میان تمام طبقات اتفاق فکر است که در ادوار اخیر هیچ زمانی وضع کشور به پایه دوره بیستوهشت صد هجری صدرت دکتر مصدق نبوده و فساد دستگاه اداری و اختلال نظم و سلطه فقر و فلاکت عمومی هیچ موقع به این پایه نرسیده. سفلگانی به طمع استفاده گرد او جمع شدند و مستغنی گشتند، چون نقطه ضعف او را دانسته بودند. او مرد

دادگاه محترم توجه فرمودند که متهمین در مراحل بازرسی هیچ وقت ادعا نکردند که عملیات چندروزه آنها برای مقاصد سیاسی و هدف سیاسی بوده است. زیرا وجهه همت و مقصد آنها اطفای شهوت و میل جاه طلبی بوده است. این متهمین برای تجدید قدرت و تجدید برنامه خود تصمیم گرفتند بر سپاه امنیت عمومی شیپخون زنند و مردم را غافلگیر سازند که خوشبختانه روح حساس و بیدار ملت شاه دوست و رشید ایران و انجام وظیفه قوای مسلح کشور دست رد بر سینه آنان زد.

من آماده‌ام مدافعات متهمین را در موقع خود بشنوم و مطمئن باشم که اگر حرف حسابی داشته باشند تسلیم حقیقت می‌شوم. اگر ایشان وجه مشروعی برای عملیات خود به عرض دادگاه برسانند، آن قدر شهادت دارم و شهادت مبارزی اجازه می‌دهد که در کیفرخواست و ادعای خود تجدید نظر کنم. ولی باید توجه داشته باشند با بیان سوانح تاریخی و قرائت صفحات تواریخ گذشته و الفاظ فریبنده و سفسطه و مغالطه نمی‌شود جرایم مشهود را که در مقابل دیده مردم صورت گرفته، در پرده استتار و فراموشی قرار داد.

اینک از این بحث می‌گذریم و به تناقضات و اظهارات ایشان و تحلیل سفسطه و مغالطه منم می‌پردازیم.

در ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم و جلسه بعد به ساعت ۱۰ صبح روز شنبه ۳۰ آبان موکول شد.

جلسه دوازدهم

ساعت ۱۰ صبح شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۴ دوازدهمین جلسه دادرسی در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پس از زائت صورت جلسه، سر تپ آزموده به بیانات خود به شرح زیر ادامه داد:

قبل از ادامه توضیحات در اطراف کیفر خواست و ماهیت پرونده، با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم رساند به طوری که یکی دو بار به عرض رسانیدم. آقایان محترمی مرا در انجام وظیفه ام یاری فرموده اند که عین بیاداشتهای آنها تقدیم دادگاه نگردید. ولی چون ملاحظه شد یکی دو تن از آنان به اینجانب تذکر دادند که بیاداشتهایشان را تقدیم کنم تا ضمیمه پرونده شود و دادگاه محترم نیز به آن بیاداشتهای مرا جمع فرمایند. چند برگ از آن بیاداشتهای را که همه مبنی بر ارشاد و هدایت اینجانب می باشد تقدیم می دارم. فهرست آن را به عرض می رسانم تا بر صورت جلسه ثبت شود.

آقای لسان سیهر یک برگ نامه و یک دفتر فرستاده اند.

آقایان فتح الله غفاری، حسین مشیری و ضیاء شیبانی به عنوان شورای هیئت نمایندگان کارمندان وزارتخانههای اعمای ارسال داشته اند.

آقای صادق هادوی روی اصل ۴۶ منعم قانون اساسی بحث فرمودند.

آقای علی رضایی روی ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش بحث فرمودند.

آقای عبدالحمید معصومی تلگرافی از ابهر فرستاده اند.

آقای حسن خوش صولتان نامه ای فرستادند.

آقای محمد علی مکرم تذکر داده اند بنده به نحوی انجام وظیفه می کنم که قلوب مجروح زجر دیدگان را التیام بخشم.

آقای محترم دیگری که از مفاد نامه شان پیداست از آقایان معمر بوده و در دربارهای قاجار به خدمت می کرده اند. ضمن ارسال نامه ای به اینجانب ایراد فرمودند که اینکه گفته ام آقای دکتر مصدق در دربار قاجار به خدمت می کرده اند. این موضوع صحیح است. ولی اینجانب باید بدانم کسانی که در دربار پادشاهان قاجار به خدمت می کرده اند یکی از خصوصیاتشان این بود که علاقه بی پایان به شخص پادشاه داشتند؛ به نحوی که اگر آدم می گشتند و کسی نمی توانست قائل اعتراف بگیرد، همین قدر کافی بود که به او بگویند: به سر مبارک شاهنشاه قسم بخور و با این قسم بیاداشتهای یافت. می نویسند غیر ممکن بود کسی به دروغ به سر شاه قسم بخورد. این آقای محترم نتیجه می گیرند که آقای دکتر مصدق در همان زمان فاقد این خصیلت بود. در تأیید نظریه خود مطالبی نیز درج کرده اند.

آقای افراسیاب آزاد نامه ای ارسال داشته اند. آقای محترم دیگری نیز نامه ای فرستاده اند.

بالاخره آقای دبگری که می‌نویسند زمانی خدمت سربازی کرده‌اند، ضمن نامه‌ای اینجانب را هدایت فرمودند که کلیه تقدیم دادگاه گردید برای ضبط در پرونده.

اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه به دنبال قرائت لایحه قبلی به قرائت یادداشت تنظیمی می‌پردازد. متهم چندین جلسه وقت دادگاه را اشغال کرد و مطالبی بی‌سروته بهم بافت که قسمت عمده آنها نقل از داستانها و حکایت و تاریخ و غیره بود که داستان خود را محتاج به توضیح درباره آنها نمی‌داند. در این حکایات و داستانها مثل همیشه شهود آقای دکتر مصدق از کسانی بودند که هیچ‌یک در قید حیات نیستند و بیچاره‌ها نمی‌توانند از خود دفاع کنند. ضمناً مقداری هم فحش و ناسزا به عادت دیرین خود به اشخاص مختلف دادند و نیشهایی به این و آن زدند. متهم کمال سوءاستفاده را از ارفاق و عنایت دادگاه نمود و مطالبی اظهار کرد که به همه چیز مربوط بود جز به صلاحیت دادگاه. چون ضمن اظهارات خود بیاناتی نیز نسبت به موضوع اتهام و مطالب کیفرخواست نموده ناچار به عرض توضیح این مطالب است.

الف. راجع به اینکه متهم اظهار داشته اعلیحضرت همایونی حق عزل و نصب وزرا را ندارند، گرچه موضوع بسیار روشن و با صراحت قانون اساسی جای ابهامی باقی نمی‌ماند، مع هذا مختصراً توضیح می‌دهد که قانون اساسی ایران اقتباس از قانون اساسی بلژیک است، نویسندگان قانون اساسی در موقع نگارش توجه کامل به قانون اساسی آن کشور داشته‌اند؛ و به اقتضای اوضاع آن روز حدود اختیار پادشاه ایران را در بعضی موارد حتی محدودتر از قانون اساسی کشور مزبور معین کرده‌اند.

متهم در اظهارات خود گفت که در هیچ مملکت مشروطه پادشاه حق دخالت در امور و عزل و نصب وزرا را ندارد. بله، این آقای یاسواد و دکتر حقوق در یک مرجع رسمی، در جایی که می‌داند به وسیله خبرنگاران متن و یا لااقل مضمون بیانات او در دنیای خارج منعکس می‌شود، با کمال بی‌باکی می‌گوید در هیچ‌یک از ممالک مشروطه پادشاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد.

من نمی‌دانم متهم فکر نمی‌کند و فنی مطلعین به حقوق اساسی ایران و سایر ممالک مشروطه این اظهار یک نخست‌وزیری که فوه مغنه را هم در شخص خود متمرکز کرده بود و مدعی دکترای حقوق می‌باشند بشنوند، چه خواهند گفت.

گرچه دکتر مصدق در زندگی خود هر روز بارها از این گونه اظهارات کرده و متکرر بدیهیات و محسوسات شده است، یاری برای اینکه لااقل این آقا که خود را دکتر در حقوق می‌خواند متوجه شود یا دست کم مردم بی‌اطلاع بدانند که چقدر این آقا قلب حقیقت می‌کند، بنده اینک مفاد قانون اساسی بلژیک را راجع به اقتدار پادشاه در اینجا نقل می‌کنم.

وظایف و اختیارات پادشاه بلژیک به این شرح است:

۱) پادشاه بلژیک حق دارد لوایح قانونی تهیه و برای شور و تصویب به مجالس مقننه پیشنهاد نماید.
 ۲) پادشاه بلژیک قوانین مصوب مجالس مقننه را توشیح و ابلاغ می‌نماید.
 اگر به نظری قوانین مصوب یا مصالح عالی کشور ماینت داشته باشد، در این صورت پادشاه می‌تواند به طور مطلق از ابلاغ و اجرای آنها خودداری کند.

۳) پادشاه بلژیک می‌تواند هر دو مجلس (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) با یکی از آنها را منحل کند. ولی انتخابات جدید باید در ظرف چهل روز پس از صدور حکم انحلال به عمل آید. و مجالس جدید در ظرف دو ماه بعد از

انحلال مجلس با مجالس تشکیل گردد.

- ۴) پادشاه بزرگ می‌تواند مجالس را تعطیل نماید. ولی مدت تعطیل نباید از یک‌ماه تجاوز کند. در هر دوره تقویمه بدون موافقت مجالس نمی‌توان بیشتر از یک‌دفعه این حق را اعمال کرد.
- ۵) در موارد ضروری، پادشاه می‌تواند مجالس موقت را به‌طور فوق‌العاده منعقد سازد.
- ۶) برای تأمین اجرای قوانین، پادشاه نظامنامه و فرامین صادر می‌کند. ولی نظامنامه و فرامین صادره نباید از اجرای قوانین مصوب جلوگیری کند.
- ۷) پادشاه وزرا و افسران و مأمورین عالی‌مقام کشوری را عزل و نصب می‌نماید. در انتصاب قضات، پادشاه تابع مقررات خاصی است.

۸) پادشاه فرمانده کل قوای خشکی و دریایی و هوایی است.

۹) اعلان جنگ و عقد صلح از اختیارات پادشاه است.

- ۱۰) پادشاه نمایندگان سیاسی و کنسولی بزرگ را عزل و نصب می‌نماید و نمایندگان دول بیگانه را می‌پذیرد و نیز پادشاه با دول خارجه پیمان صلح و اتحاد نظامی و قراردادهای تجارتمی می‌بندد. ولی قراردادهای تجارتمی و پیمانهایی که به‌دولت بزرگ تعهدات مالی تحصیل می‌نمایند و یا برای اتباع بزرگ ایجاد تعهد می‌کنند، بدون موافقت مجلس نمایندگان و مجلس سنا دارای اعتبار نمی‌باشند انتقال قسمتی از خاک بزرگ به یک دولت بیگانه و همچنین الحاق اراضی بیگانه به قلمرو بزرگ و معاوضه اراضی مستلزم تصویب قانون مخصوصی است.

۱۱) اعطای عناوین اشرافی از اختیارات پادشاه است. ولی پادشاه نمی‌تواند سزایی برای هنرمندان افتخاری قائل شود. با رعایت قوانین مصوب. پادشاه درجات و نشان اعطا می‌نماید.

۱۲) با رعایت قوانین مربوطه پادشاه حق ضرب مسکوکات را دارد.

- ۱۳) پادشاه حق عفو خصوصی و تخفیف مجازات محکومین را دارد. ولی بدون تقاضای یکی از مسجلمین نمی‌تواند این حق را درباره‌ی وزرای اعمال کند که طبق حکم دیوان کشور محکوم شده‌اند.
- حق عفو عمومی از اختیارات مجالس موقت است.

همچنین برای روشن شدن موضوعی که به‌زعم آقای دکتر مصدق در هیچ مملکت مشروطه پادشاه حق دخالت در امور مملکت را ندارد، قانون اساسی سوئد را که یکی از مترقیترین ممالک دنیا می‌باشد، مورد توجه قرار می‌دهیم:

در رژیم مشروطه سلطنتی کشور سوئد، پادشاه دارای اختیارات بسیار وسیعی است و حتی در جزئیات امور مداخله و نظارت دارد. طبق اصل اول قانون اساسی کشور مزبور سوئد به‌وسیله یک پادشاه هدایت می‌شود و سلطنت در خانواده او موروثی است.

اصل سوم قانون اساسی آن کشور چنین مقرر می‌دارد: اغلبحضرت پادشاهی بایستی همیشه مصون و سلامت نگهداری شده و کلیه اعمالش غیر قابل مؤاخذه می‌باشند. همچنین پادشاهی که غیر قابل مؤاخذه و غیر مسئول است و به‌زعم آقای دکتر مصدق باید هیچ قدرتی نداشته و یک وجود شرفانی بی‌اثر باشد، طبق اصل ۱۴ قانون مزبور فرمانده کل نیروهای زمینی و دریایی است. تحت عنوان بزرگ ارتشتاران، شاه اولاً فرامین را شخصاً می‌دهد و ثانیاً شخصاً به‌ارتشهای زمینی، دریایی و هوایی فرماندهی می‌نماید.

عمل فرماندهی ارتش را شاه به‌وسیله ستاد ارتش که دارای افسران متخصص می‌باشند انجام می‌دهد. شاه می‌تواند افسر عالی‌رتبه دیگری را به‌نام فرمانده کل قوا یا قسمتی از آن تعیین نماید.

طبق اصل ۱۷ همان قانون، دیوان عالی کشور را شاه شخصاً تعیین می‌نماید. اصل ۳۵ عیناً نقل می‌شود: اصل ۳۵ - اعضای هیئت وزیران، رؤسای عالی مقام کشوری و مؤسسات دولتی، معاون فنی وزارت دادگستری و رؤسای راه آهن، تلفن و تلگراف، پست، گمرک، جنگل‌بانی، دفاتر وزارتخانه‌ها، شهربانی، استانداری، فیلد مارشال، ژنرال‌ها و آسیرالها [در پاسبان‌ها] از هر درجه، اجوداتهای مخصوص، اجودانهای ستاد، فرماندهان استحکامات، فرماندهان هنگ‌ها و سایر قسمت‌های مستقل نظامی، رؤسای ادارات توپخانه، استحکامات، دایره جغرافیایی، فرستاده‌های مخصوص وزارتخانه‌ها، و نمایندگان تجارتهی به‌خارج و همچنین مأمورینی که وزارت امور خارجه برای امور خارجی اعزام می‌دارد، کلبه به‌امر شاه انتخاب و یا از کار برکنار می‌شوند.

حتی انتخاب شهردارهای سوئد یا دخالت مستقیم پادشاه است. اصل اول قانون اساسی مزبور می‌گوید: در هر شهری پس از آنکه اهالی مرد و زن آن شهر سه نفر از طرف خود انتخاب نمودند، شاه یکی از آن سه نفر را به‌نام شهردار انتخاب می‌نماید.

هیچ یک از حقوق پادشاه تشریفاتی نیست.

طبق اصل ۳۸ قانون اساسی سوئد، اگر یکی از مسئولین امور مملکت پیشنهادی به‌شاه ب‌نماید و شاه تصویبی اتخاذ نماید که مغایرتی با قانون اساسی داشته باشد، باید موضوع در هیئت وزیران مطرح شود و مجدداً به‌عرض پادشاه با ذکر دلایل مشروع برسد. اگر پادشاه باز در تصمیم خود باقی بود، مسئول کار باید استعفا بدهد. در این مورد مجلس تعیین تکلیف او را می‌نماید.

خلاصه آنکه در ۱۱۴ اصل قانون اساسی سوئد، کمتر به‌اصل و ماده‌ای می‌توان برخورد که از نام شاه و اقتدار او و سلطه شاه اسمی برده نشده باشد.

این بود مختصری از قوانین اساسی دو کشوری که جزو ممالک مترقی دنیا محسوب و با روش سلطنت مشروطه اداره می‌شوند.

با این احوال آقای دکتر مصدق مثل کبک سر را در زیر برف کرده و بپروا می‌گوید در هیچ جای دنیا پادشاه اختیاری ندارد، و تمام حقوق سلطنت تشریفاتی است. اینک ملاحظه می‌فرمایید که کشورهای مثل سوئد و بلژیک که نمونه عالیترین تمدن‌های اروپایی به‌شمار می‌روند و مورد تحسین ملل انگلستان و فرانسه نیز می‌باشند، و قسین چنین اختیاراتی برای مقام سلطنت قائل می‌باشند چگونه می‌توان گفت که مقام سلطنت در همه جای دنیا فاقد اختیارات واقعی است؟ آیا کسی که تا این اندازه از اوضاع دنیا بی‌اطلاع باشد، شایستگی ادعای پیشوایی ملت و داشتن عنوان دکتر را دارد؟

دکتر مصدق؛ بشیمان شدم.

سرتیپ آزموده؛ زهی جای تأسف! در قانون اساسی ایران که نویسندگان آن بیشتر توجه به‌قانون اساسی کشور بلژیک داشته‌اند، صریحاً حق عزل و نصب وزرا را بدون هیچ‌گونه ایهام و اجمالاً طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی از اختیارات پادشاه دانسته‌اند. این اصل هیچ فیدوشروطی ندارد، هر کس که طبق قانون اساسی واجد شرایط وزیر شدن باشد، از طرف پادشاه ممکن است به‌وزارت منصوب شود. ولی در حقوق دیگر سلطنت قیود و تشریفاتی هائل شده،

چنانچه اصل چهل و هشتم می‌گوید:

انتخاب مأمورین رئیسهٔ دوائر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول از حقوق پادشاه است، مگر در مواردی که قانون استثنا نموده باشد. ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست، مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.

ملاحظه می‌فرمایید آنجا که قانون اساسی قیودی برای اختیارات پادشاه تعیین کرده، صریحاً ذکر کرده است که نمونهٔ آن در اصل ۲۸ مشهود است که فراتر گردید.

همان طوری که در فرار صلاحیت صادره از این دادگاه راجع به حق عزل و نصب وزرا از طرف پادشاه اشاراتی شده است، در تمام دورهٔ مشروطیت از این حق استفاده شده است. کما اینکه سلطان احمد شاه در هنگام اقامت در اروپا مرحوم اعلیحضرت فقید را که در آن هنگام عنوان سردار سپه‌ی و سمت نخست‌وزیری داشتند به وسیلهٔ تلگراف عزل کرد؛ و معظّم له کناره‌گیری کرد و به قصر بومهن رفتند که در نتیجهٔ وساطت مجلس دوباره از طرف پادشاه وقت به نخست‌وزیری منصوب شدند.

در دورهٔ اعلیحضرت فقید نیز این حق اعمال شد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضا شاه بهلوی نیز چندین مرتبه این اصل مجری گردیده و مورد تأیید و تصویب مجلس هم قرار گرفته است. از جمله اینکه آقای محسن صدر با وجود مجلس ۱۴ به فرمان اعلیحضرت همایونی به نخست‌وزیری برای مأموریت تشکیل دولت منصوب گردید. آقای علی منصور به نخست‌وزیری از طرف ذات شاهانه انتخاب شد و کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد؛ و در همان مجلسی که دکتر مصدق رهبری اقلیت آن را به عهده داشت. به اتفاق آراء رأی اعتماد گرفت. سپس مرحوم سپهبد رزم‌آرا به فرمان شاهانه به نخست‌وزیری منصوب شد که تا هنگام قتل مدتها به نخست‌وزیری سلطنت را داشته و مکرراً از طرف مجلس به دولت توابع ایشان رأی داده شد؛ و اقلیت مجلس تحت رهبری آقای دکتر مصدق متهم ردیف یک هنگام اعلام امضای قرارداد تجارنی ایران و شوروی به چنین نخست‌وزیری تبریک گفت.

البته دولتی که از طرف اعلیحضرت همایونی انتخاب شود، در مقابل مجلسین مسئول و در حدود قوانین کشور محکم است مورد مواخذه واقع شود. اگر مجلس به دولت یا وزیری ابراز عدم اعتماد نمود، آن دولت یا وزیر معزول است. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که با اعمال این حق مقام سلطنت کوچکترین خدشه‌ای به حقوق ملت و نمایندگان وارد نمی‌شود. در همه وقت مجلس می‌تواند وزیر یا وزرایی را که اعلیحضرت شاهنشاه انتخاب فرموده‌اند، از کار برکنار سازد.

اینکه متهم می‌گوید وزرا در مقابل مجلسین مسئول هستند و بنابراین معقول نیست از طرف مقامی انتخاب شوند و در مقابل مقام دیگری مسئول باشند — واقعاً موجب تعجب و تأسف است که یک دکتر حقوق این اندازه... دکتر مصدق: بی‌فهم باشد.

سر تپ از مرده... مغالطه و تجاهل کند و با واقعاً عامیز از درک محسوسات باشد... بعد و فور دیده می‌شود و هیچ اشکالی هم ندارد.

مثلاً قضات از طرف وزیر دادگستری منصوب می‌شوند و در مقابل محکمهٔ عالی انتظامی، قضات، مسئولیت ندارند. مستخدمین دولت از طرف وزرای مسئول منصوب می‌شوند و در صورت ارتکاب بزه می‌تواند معزول و مواخذه

مراجع قضایی قرار می‌گیرند. حال آنکه در مورد اول محکمه عالی انتظامی برای انتخاب قضات و در مورد دوم دادرها و دادگاههای عمومی هیچ تأثیر و دخالتی در انتخاب مأمورین دولتی ندارند.

بنابراین، ایراد به اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل و نصب وزیر را ندارند، بکلی مردود و زائیده مغز علیل و مالیخولیایی مجرمی است که با تمام اعمال زشت و ناپسندیده خود در چنگال عدالت گرفتار شده و برای فرار از مجازات الفاظی را استعمال می‌کند و به قالب عبارات درمی‌آورد که نه الفاظ دلالت بر موضوع دارد و نه عبارت به مفهوم و مصداق واقعی موضوع است. قدر مسلم این است که از تاریخ ابلاغ فرمان قانونی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، یعنی ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، این مرد و اعوان و انصار او هیچ گونه سمت دولتی نداشته و قانوناً معزول بوده‌اند. مقاومت او در مقابل فرمان قانونی اعلیحضرت همایونی را جز به عنوان یاغیگری و خودسری به منظور بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت به هیچ چیز دیگر نمی‌توان تعبیر کرد. این جریان تا عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشته و در آن وقت بود که در اثر رستاخیز ملی مردی باغی به ناچار فرار کرده و پنداشت که از چنگال مردم رهایی یافته، غافل از اینکه به چنگال عدالت گرفتار می‌شود.

به منتهی از راه ربا و سالوس از طریق خدعه و فریب اظهار کرد در این دادگاه و این دادرسی که موقعیت او همان موقعیت مارشال پتن فرانسوی است. اظهار کرد او با مارشال پتن این تفاوت را دارد که مارشال به جرم تسلیم به دشمن دادرسی شد و سرانجام محکوم به مرگ گردید، و این به جرم مقاومت در برابر دشمن تسلیم دادگاه گردید و غم‌رجام کارش همان محکومیت مارشال پتن است.

صرف نظر از اینکه آقای دکتر محمد مصدق نمی‌تواند درک کنند آن کسی که او را تسلیم دادگاه نموده هیچ کس نیست جز آن ذاتی که همه موجودات را آفرید و یکی از اسرار آفرینش این است که به استناد قرآن مجید: *مَنْ قَتَلَ صَالِحاً قَتَلْتَنِّبِيهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا*. و صرف نظر از اینکه این آه مظلومین و ناله بیوزنان و درددل پشیمان است که آقای دکتر را به این محضر عدالت کشانیده است، در جواب او می‌گویم: آقای دکتر محمد مصدق، مگر نه این است که مارشال پتن در جنگ بین الملل اول سرنوشت دنیا را تغییر داد ولی در جنگ دوم به جرم سازش با دشمن تسلیم دادگاه گردید و محکوم به مرگ شد؟ شما چرا رضایت نمی‌دهید که این دادگاه به جرم شما که خیانت به قانون اساسی و حقوق ملت ایران است رسیدگی نماید و هرگاه دادگاه تشخیص داد که ادعای دادستان وارد است شما هم محکوم به مرگ شوید تا ایران باقی باشد و ملت ایران در میان ملل جهان سر بلند و سرفراز گردد؟

خدمت و عمل نیک مارشال پتن برایش این افتخار را تولید کرد که او را افتخار برای ملت فرانسه بدانند. در عین حال اقدام سوء و عمل ناپسندیده‌اش برای او این حاصل را به بار آورد که او را محکوم به مرگ نمایند تا ملت فرانسه زنده بماند. آری این کلام خدا است که می‌فرماید: *مَنْ قَتَلَ صَالِحاً قَتَلْتَنِّبِيهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا*.

دکتر مصدق: معنی آن چیست؟ نمی‌دانید معنیش چیست؟

سرتیپ از موده: پس شما چرا با مخالطه و سفسطه...

دکتر مصدق: آقا نگفتید معنی آن چیست؟

رتبیس: آقا خواهش می‌کنم ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

در این موقع که ساعت ۱۰/۴۵ بود یک ربع تنفس داده شد.

جلسه در ساعت ۱۱ مجدداً رسپت باقت. سرتیپ از موده چنین ادامه داد:

پس چرا شما با مغالطه و سفسطه و نیرنگ و عوام‌فریبی وانمود می‌سازید که چون در برابر دشمن مقاومت نموده‌اید، تسلیم دادگاه شده‌اید؟

مارشال پیر و سالخورده فرانسوی جانبازی و نبوغ و وطن‌خواهی خود را عملاً در یک جنگ جهانی به‌منصه نبوت رسانیده بود، و دنیایی را به‌عجاب انداخته بود. در اثر نبوغ او یک‌بار دیگر به‌دنیا ثابت شد که مردان نابغه موجد تاریخ هستند. با وجود این، و با این استنباط که مردی چون یش نباید به‌وطن و ملت خود خیانت نماید، او را محکوم به‌مرگ کردند تا ملت در سکون و آرامش بسر برد و امنیت اجتماعی متزلزل نشود.

صرف‌نظر از اینکه ثابت و مسلم نیست که شما نابغه هستید و مسلم نیست شما آقای دکتر مصدق در برابر دشمن مقاومت کرده‌اید، به‌فرض اینکه نابغه باشید و مقاوم در برابر دشمن، چون به‌نظر دادستان ارتش ثابت و مسلم است که در روزهای ۲۸-۲۵ مرداد ماه اعمالی انجام داده‌اید که هدف نهایی دشمنان ملت بوده است، چون بنا به‌پرونده متشکله شما سوگند و قناداری خود را به‌حفظ قانون اساسی ایران نقض کرده‌اید، باید در این دادگاه پاسخ به‌ملت ایران در برابر نقض سوگند ادا نمایید.

دکتر مصدق: می‌دانه، آقا.

سرتیپ از موده: این پاسخ به‌صرف ادعا و پارینخن اشک مصنوعی و نهمت و افترا و گفتاری از این قبیل که فاساد خدمتگزاری من در یک گاو صندوق آهنین بود که یک خروارونیم وزن داشت...

دکتر مصدق: یک‌خرده کمتر.

سرتیپ از موده: ... و جلنگر آوردند و آنها را ربودند و آن اسناد اگر بود ملت ایران می‌دانست که چه نسیابنه عظیم‌التأنی را از کف داده است. به‌طور قطع و یقین ملت ایران را قانع نمی‌کند. من باید به‌ملت ایران و بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه جوابگوئی نمایم. من باید در راه انجام وظیفه در پیشگاه عدل الهی سرافکنده نیاشم. آخرین حرف شما این است که خارجیان را از این کشور خارج ساختید. بسیار خوب. اوئین و آخرین حرف من این است که در آن راه که گام برداشتید (اولین گام، آنچه به‌انجام وظیفه من مربوط است. ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ بود) و در آن طریقی که راه پیمودید (و آخرین نقطه وصول، صدور دستور رفراندوم برای برفراری جمهوری دموکراتیک بود) آن گامها و آن راه‌راهی بود که اصولاً دیگر ملت ایران این ملت امروزی نبود که شما دیگر نتارجیان را به‌نفع او یا به‌ضرر او خارج ساخته یا نساخته باشید. شما باید هنگام دفاع بی‌اخیزید...

دکتر مصدق: پامی‌شوم.

سرتیپ از موده: ... و در این موارد جواب بدهید.

کسی که می‌گفت دولت‌های سابق در انتخابات دخالت نمودند، خود رسماً و علناً در انتخابات دخالت نمود. وقتی دید نمی‌تواند به‌هیچ طریقی جلوی انتخاب مخالفین خود را بگیرد، برای جلوگیری از انتخاب آنان دستور توقیف ۵۷ حوزه انتخاب را صادر کرد.

او می‌گفت و اظهار می‌کرد که آن قدر وقت قلب دارد که به‌عنوان جلوگیری از خونریزی و برادرکشی از اجزای قشون به‌آذربایجان و رقع فتنه‌پیشه‌وری در آذربایجان شدیداً استفاده کرد. مفداری هم از آن اشکهای کدایی ریخت. یا از همین وضع زندانها و زندانبانان ظاهر می‌کرد که حالت ضعف به‌او دست می‌دهد؛ و حال آنکه تعداد متولین و مجروحین نژمان حکومت وی بیشتر از جمع تمام متولین و مجروحین در تمام مدت بعد از شهریورماه ۲۰ شاهنگام زمامداری او

بوده است.

همین آقای رفیق‌القلب هنگامی که بعد از یکی از کنسارهای جمعی در مجلس ۱۶ مورد بازخواست چند تن از نمایندگان که جرئت و جسارت یافته و از او علت و اس‌وال کردند گفت: «دمستور دادم به مردم سب را ندازی کنند. از زیادی میزان مقتولین و مجروحین هم علاوه بر این که متأثر نیستم، خوشحال هم هستم.»

منظور این است که دکتر مصدق درست خلاف آنچه که ادعا نموده است، عمل می‌کند. اینکه می‌گوید سب جاه ندارد، از همین قبیل است. این مرد بیشتر از هر کس سب مال و جاه دارد. شاید علت اللعلل تمام اعمالی که ایران را بر باد داده تمام در سایهٔ حسی جاه‌طلبی او بوده است.

نتی که امروز بر ما می‌نهد این است که از حقوق نخست‌وزیری استفاده نکرده است. او از استفادهٔ ماهی سه‌هزار تومان حقوق شخصاً صرف‌نظر کرده است و بیشتر از ماهی چند میلیون ریال به مشاورین مخصوص و نوریچیمان و کلیه وابستگان آنها پرداخته است...

دکتر مصدق: بیاورید صورتش را. صورتش را بیاورید.

سرتیپ آزموده... نوریچسهای که آخر جمهوریخواه از آب درآمدند، آن هم جمهوری دموکراتیک. او تمام نوریچسان را به کارهای حساس و با حقوق‌های گزاف گماشت، آن هم بدون رعایت تناسب و استعداد و ظرفیت و توجه به سابقه و معلومات و شخصیت. او حقوق نگرفته. ولی معلوم نیست اگر مالیات واقعی و قانونی املاک و دارایی خود را پرداخته بود و اگر مرد خیر و خیرخواهی بود، چگونه به آن اندازه استیلاحت مالی بهم زده است که قادر باشد به گفتهٔ خود مخارج یک اردویی را در دیوان لاهه و شورای امنیت پردازد.

دکتر مصدق: اردو را من نپرداختم.

سرتیپ آزموده: هزینه رفتن و برگشتن این آقا به خارج از کشور تا آنجا که اطلاع حاصل است به شرح زیر است:

الف. هزینه‌های مسافرت آمریکا برای شورای امنیت

۱) طبق تصویب‌نامه شماره ۱۹۱۳۲/۳۰۲ مورخ ۲۳ دی‌ماه ۱۳۳۲ هیئت وزیران، مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ دلار بابت هزینه سفر هیئت اعزامی ایران به نیویورک علی‌الحساب در اختیار جنابان آقایان اللهبیار صالح و دکتر سنجابی قرار می‌گیرد.

۲) طبق تصویب‌نامه شماره ۲۰۱۵۴ مورخ ۳۲/۷/۵، تصویب شد مبلغ ۵۰,۰۰۰ دلار برای تأمین کسری مسافرت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر به آقای محمد شرافتیان پیشکار معظم فروخته شود.

۳) طبق تصویب‌نامه مورخه ۳۲/۷/۱۱، مبلغ ۵۰,۰۰۰ دلار دیگر از محل اعتبار ۱۳۳ دولت به اختیار هیئت نمایندگی در آمریکا گذارده می‌شود.

۴) طبق تصویب‌نامه ۲۴۸۰، مبلغ ۵۲,۴۸۰ ریال بابت بهای بلیط هواپیما در وجه شرکت هواپیمایی پرس، اکسپرس پرداخت می‌شود.

۵) طبق تصویب‌نامه دیگر، مبلغ ۱۲۸,۲۵۰ ریال بقیهٔ مصارف هیئت اعزامی شورای امنیت از محل اعتباران دولت تأدییه می‌گردد. مبلغ ۲۸,۹۴۶ دلار که به نرخ امروز فریب ۲,۸۰۰,۰۰۰ ریال است برای مسافرت به آمریکا و شورای امنیت و مبلغ ۵۰۰,۲۴۸ ریال برای بلیط هواپیما خرج شده است.

تازه آقای دکتر محمد مصدق مدعی است که در مسافرت به آمریکا برای محاکمه در شورای امنیت دستاری خرج

به حساب خزانه ملت نیامده است.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزد.

سر تیب از موده: آیا ۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال حساب فوق که ذیل تمام تصویب نامه های مزبور را خود آقای دکتر مصدق امضا نموده است به کجا رفته است؟ از کجا برداشت گردیده است؟ جز اینکه از بیت المال این ملت برداشته شده و هزینه مسافرت آقای دکتر مصدق گردیده؟ همان دکتر مصدقی که امروز در محضر دادگاه می گوید دیناری به حساب ملت ایران نیاورده است؟

دکتر مصدق: خرج خودم را گفتم.

سر تیب از موده: از این بیان نظرم این است که همین آقای دکتر محمد مصدق پس از اینکه از مسافرت امریکا مراجعت نمود، فقط برای خودنمایی چند روزی در قاهره ماند و برای این کار هم بیش از ۵۰۰۰۰۰ ریال در مصر خرج تراشید. در جلسه مورخه ۲۷ آذرماه هم هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵۳۰۳۶۱ ریال بابت مسهاتی سفارت کبرای ایران در قاهره از محل اعتبارات درآمد نفت توسط وزارت امور خارجه پرداخت گردد.

در ساعت ۱۲/۲۵ یک ربع تنفس داده شد. ولی چند دقیقه بعد اعلام گردید که دنباله جلسه ساعت ۲ بعد از ظهر تشکیل خواهد شد.

در ساعت ۴ بعد از ظهر ۳۰ آبان جلسه دادرسی مجدداً تشکیل شد. سر تیب از موده به سخنان صبح خود چنین ادامه داد:

ب. هزینه های مسافرت بهلند

۱) طبق تصویب نامه ۴۴۹۸/۱۲ مورخه ۳۱/۲/۳۰ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۰۸۰۰ لیره و ۶۰۰۰۰ دلار برای حق الوکاله پرفسور رولن - دنیرکوب وسیل پرداخت شود.

۲) طبق تصویب نامه ۴۸۰۴۸/۱۴ مورخه ۳۱/۳/۳۵ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۵۰۰۰ دلار برای هزینه سفر هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

۳) طبق تصویب نامه ۶۵۷۰/۱۹۸ مورخه ۳۱/۳/۲۶ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵۰۰۰ دلار هزینه سفر هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

دکتر مصدق: خوب!

۴) طبق تصویب نامه ۲۴۴/۲۹۶۸ مورخه ۳۱/۴/۱۴ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۸۹۰۲۲۰ ریال بهای ۱۳ ففره بلیط هواپیمای هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

۵) طبق تصویب نامه ۲۴۴/۸۰۳۸ مورخه ۳۱/۴/۱۰ هیئت وزیران تصویب نمودند که بهای بلیط هواپیمای مسافرت آقای سهام السلطان بیات به لاهه ۱۷۰۲۳۰ ریال پرداخت شود.

۶) طبق تصویب نامه ۲۸۴/۱۷۴۲ مورخه ۳۱/۵/۲۳ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵۰۰ لیره برای حق الزحمه پرفسور رولن برای تهیه لایحه دفاع در دیوان لاهه پرداخت شود.

۷) طبق تصویب نامه ۳۱۰/۱۰۴۷۰ مورخه ۳۱/۶/۱۶ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۱۰۶۳ ریال بابت بهای بلیط هواپیمای دکتر شایگان به لاهه و حمل اوراق پرداخت شود.

۸) طبق تصویب نامه ۱۳۸۲/۱۴۴۶۶ مورخه ۳۱/۷/۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۰,۹۶۰ ریال برای پرداخت بهای بلیط دکتر شایگان به‌استرداد پرداخت شود.

۹) طبق تصویب نامه ۹۴۲/۷۱۳ مورخه ۳۱/۲/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱,۰۰۰ لیره برای تأمین مخارج سفارت هلند برای مسافرت هیئت اعزامی در لاهه پرداخت شود.
یک نگاه به ارقام فوق که جمعاً مساوی است با ۳,۸۰۰ لیره و ۲۶,۵۰۰ دلار و ۵۶۸,۵۲۳ ریال که بیستی از ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال می‌شود، بخوبی مسلم است که دکتر محمد مصدق بیش از ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال از خزانه ملت به‌عنوان فوق خرج کرده است.

دکتر مصدق: صحیحاً

سرتیپ از عود: آن وقت ادعا می‌کند دیناری برای ملت ایران به حساب نیاورده است.

دکتر مصدق: به به به به!

سرتیپ از عود: نکته جالب توجهی که به نام آن بیوه‌زنها و جوانان احساساتی که پول قرضه ملنی را پرداخته ناچارم در اینجا متذکر شوم، این است که ارقام فوق یا از وجوه حاصل از فروش اوراق قرضه ملی و یا عایدات نفت جنوب برداشت شده است، چنانچه در تصویب نامه ۳۸۲/۱۴۴۶۶ مورخه ۳۱/۷/۲ هیئت وزیران بابت ۲۰,۱۹۱۰ ریال تصریح می‌نماید که بهای بلیط مسافرت جناب آقای دکتر شایگان از تهران به‌استرداد از محل حاصل فروش اوراق قرضه ملی پرداخت شود تا این جناب جلالت‌مآب عصر روز یکشنبه ۲۵ مردادماه در میدان بهارستان هوای آن ایام که به سلامتی پیشموری هورا می‌کشید به سرش بزند و موفقین پیشوا را برای آنچه که او خواهان پیشموری خواهان آن بوده‌اند طلب نماید.

از این ارقام عجیبتر و جوهی است که دکتر محمد مصدق به اسم قالی و قالیچه با صدور تصویب نامه‌های ذیل که جمعاً بیش از یک ۱,۵۰۰,۰۰۰ ریال فقط در سال ۱۳۳۱ برداشت کرده، از خزانه ملت خرج کرده است.

۱) طبق تصویب نامه ۳۰/۱۳۴۶ مورخه ۳۱/۱/۲، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۷,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قالی از تجارتخانه نفضلی خریداری شود.

۲) طبق تصویب نامه ۱۳۱/۲۱۵۰ مورخه ۳۱/۴/۵، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۵۳,۵۰۰ ریال بابت خرید دو جفت قالیچه و یک قالی از تجارتخانه نفضلی برای مسافرت لاهه پرداخت شود.

۳) طبق تصویب نامه ۲۲۹/۱۵۶۰۸ مورخه ۳۱/۶/۲۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۳۴,۰۰۰ ریال بابت خرید هفت قطعه قالی از تجارتخانه نفضلی برای دکتر شاخست و جوتز و همراهان خریداری شود.

۴) طبق تصویب نامه ۴۰/۱۶۶۶۶ مورخه ۳۱/۷/۱۹، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۸۰,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قطعه قالی پرداخت شود.

۵) طبق تصویب نامه ۴۰۷/۱۹۷۶۸ مورخه ۳۱/۷/۲۱، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۲۰,۰۰۰ ریال بابت خرید دو قطعه قالی پرداخت شود.

۶) طبق تصویب نامه ۵۰۴/۳۰۵۰۸ مورخه ۳۱/۹/۲۲، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۵,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قطعه قالی خریداری از دکتر اردلان پرداخت شود.

۷) طبق تصویب نامه ۵۳۰/۳۳۱۴۴ مورخه ۳۱/۱۰/۲۵، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۶۶,۵۰۰ ریال بابت خرید شش قطعه قالی از تجارتخانه نفضلی برای اهدا به میسیون گوت پرداخت شود.

۸) طبق تصویب نامه ۶۵۶/۴۶۰۴ مورخه ۳۶/۱۲/۲۵ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۳۳۲,۵۶۰ ریال بابت خرید قالی و قالیچه پرداخت شود.

۹) طبق تصویب نامه ۶۷۴/۲۶۵۱۶ مورخه ۳۶/۱۰/۲۸ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۳,۲۰۰ ریال بابت خرید یک قالی از شرکت فرش ایران پرداخت شود.

۱۰) طبق تصویب نامه ۶۷۶/۴۲۸۷۸ مورخه ۳۶/۱۰/۲۸ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۳۹,۵۷۰ ریال بابت قالی و قالیچه خریداری از تجارخانه تفضلی پرداخت شود.

این ارقام خیره کننده که بیش از ۱,۵۵۶,۰۰۰ ریال است فقط در سال ۱۳۳۶ به اسم خرید قالی و قالیچه از خزانه ملت ایران به دست دکتر محمد مصدق برداشت گردید؛ در حالی که بیش از ۷۰۰,۰۰۰ ریال نیز در سال ۱۳۳۲ به اسم قالی از اعتبارات دولت برداشت گردیده که برای آن چند فقره تصویب نامه صادر گردیده است.

اینکه که این ارقام با اسناد متبتهای که به امضای منتم و اعوان و انصار او رسیده در این دادگاه نظامی از نظر ملت ایران می گذرد، آیا باز هم دکتر محمد مصدق حق دارد ادعا کند که در مسافرت لاهه و امریکا خرجی برای ملت ایران بالا نیاورده است؟

آیا مصدق السلطنه حاضر است حساب میلیونها را که از قام ریز آن فوقاً ارائه گردید در پیشگاه ملت ایران روشن سازد؟

آیا مصدق السلطنه ممکن است جواب دهد آن چند هزار لیره و سی چهار هزار دلاری که قبلاً به لاهه و امریکا رفت چگونه خرج شد؟

در این صورت که برای ملت ایران این دو مسافرت نزدیک ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال به حساب آمد، چه حق دارد منتم در پیشگاه چنین دادگاهی به مردم ایران منت گذارد که خرج سفر خود را از جیب خود پرداخته است؟

دکتر مصدق: پرداخته ام. آقا. مال خودم و دو فرزندم را پرداخته ام.
سرتیپ آزموده: ملاحظه فرمایید این مرد یا چه بی پروایی در محضر این دادگاه دروغ می گوید.
دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: و من نمی دانم این حدسی که می زنم صحیح است یا خیر. به نظر من در دفاعیانی که می نمایم خواهد گفت این مدارک را خارجیان به سرتیپ آزموده داده اند. این عمال خارجی هستند که نخواستند و نمی خواهند ملت ایران سعادت مند شود.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: در همین موقع گریه را سرمی دهد. بغض می کند. زنت مخصوصی می گیرد. رنگ از صورتش پرواز می کند. نظراً کور امین می خواهد. مرا شرم می خواند. داستانهایی از زمان محمد علی شاه می گوید. چند تلگراف راست و دروغ هم می خواند. چند نقل قول خلاف واقع هم از اشخاصی که در قید حیات نیستند بیان می نماید. گریزی بهماورشال پتن می زند. خود را خدمتگزار واقعی ملت ایران خطاب می کند. در تفسیر واژه های «استعمار» و «استعمار» داد سخن می دهد. هزاران از این قبیل مطالب می گوید. آخر الامر هم نتیجه می گیرد و می گوید: «استاد واقعی که اگر نلساعه در دست بود ملت ایران بخصوص طبقه جوان پی می برد که چگونه من امپراطوریهای دنیا را به زانو در آوردم، در صندلی بود به وزن یک خروارونیم که قفل آن را باید چلنگر باز کند. در روز بیست و هشتم مرداد ماه خستین و چهارم و بیگانه پرستان آن را باز کردند. آن استاد را ربودند» می گوید: «اینها اسنادی بودند که از لحاظ داده های

قدیمی ایران در نزد من موجود بود. می گوید: «من اصولاً در تمام مدت عمر به موجب آن اسناد با خسارچیان مبارزه کرده‌ام. این داستان منجر به این موضوع می‌شود که فعلاً چون آن اسناد به سرقت رفته، با دادگاه رأی برائت مرا صادر نماید و با اینکه ثابت و مسلم خواهد بود که این دادگاه هم دستور گرفته است که مرا محکوم نماید.»

ابتیجان به عرض می‌رسانم که جوانان ایرانی باید بدانند متهم در زمان صدارت به عنوان اینکه دولت دچار مضبفه ارزی است، حدود اوز را حتی برای محصلین و بیماران اکیداً قدغن کرد. محصلین بی‌بضاعت و مرضای ایرانی برای یک لیوه یا یک دلار اوز در مضبفه کامل بودند. عده زیادی از محصلین که اولیای آنان از طبقه محروم کشور بودند و آخرین مراحل تحصیلی را طی می‌کردند و عده‌ای از آنها که اگر فرضاً صد لیوه اوز به آنان داده می‌شد قادر به ادامه و ختم تحصیلات بودند، این کمک را مصدق‌السلطنه و دستگاه فرعون‌نوی او به آنان نکرد. بناچار از زحمات چندساله خود بدون پایان دادن به تحصیلات بی‌بهره ماندند و رشته تحصیل را رها کردند. به ایران مراجعت کرده و بلان و سرگردان شدند.

همه کس فریاد و فغان و استغاثه این محصلین را که کار آنان هم به تحصیل در سفارتخانه‌های ایران در خارجه و آبروریزی کشید، به خاطر دارند. در عین حال مصدق‌السلطنه در همان مواقع بی‌دریغ به اعوان و انصار خود اوز دولتی می‌داد.

دکتر مصدق: بطلا

مرتیب از موده: و حتی گاهی از درباقت بهای ربالی ارزشم صرف نظر می‌فرمود. من باب نمونه، پروانه شماره ۱۶۹۷ مورخ ۳۰/۳/۱۷ و دستور شماره ۶۵۱۴ مورخ ۳۰/۳/۱۶ و یادداشت مورخ ۳۰/۳/۱۷ وزارت دارایی به پرداخت مبلغ ۱۷۴۴۶۱۶۱ دلار در وجه حسین فاطمی را می‌توان ذکر کرد. عجب اینکه ارزی که مکرر و بهدفعات به حسین فاطمی داده شده، به عنوان پاداش بوده است. حالا پاداش برای چه امری، این موضوعی است که باید دادرسان محترم با توجه به هدف نهایی دکتر مصدق به دست حسین فاطمی خود متوجه گردند.

اما اینکه متهم مدعی است که حب جاه ندارد دیگر خیلی خنده‌آور است. دکتر مصدق، دکتر مصدقی که در تمام عمر حتی یک قدم جز در راه جاه‌طلبی...

دکتر مصدق: هوم!

مرتیب از موده: ... بر نداشته، مردی که حس خودخواهی وی بر تمام حواس دیگرش برتری دارد. شخصی که حاضر است دنیا را زیرورو نماید و کسی را بالاتر از خود نبیند، می‌گوید: «من جاه‌طلب نیستم و حب جاه ندارم.» دادرسان معظم تاریخ زندگی این مرد را ورق بزنید و بدقت مطالعه کنید. اگر یک مورد پیدا کردید که او قدم و قدمی برداشته که محرک آن جاه‌طلبی و خودخواهی او نبوده است، هرچه او بگوید قبول دارم.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

مرتیب از موده: در مجلس ۱۵، هنگام سقوط کابینه آقای قوام‌السلطنه، آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس از طرف مجلس نامزد نخست‌وزیری شد. اعلیحضرت شاهنشاه هم ایشان را به این سمت منصوب فرمودند. ولی ایشان از قبول این سمت خودداری نموده و خدمت در مجلس را ترجیح دادند. سپس اعلیحضرت همایونی از مجلس برای نخست‌وزیر جدید استعراج نمودند و تمایل مجلس را خواستند. دکتر مصدق در این موقع با دوستان آقای قوام‌السلطنه در مجلس تماس گرفته بود و آنان دکتر مصدق را کاندیدا کردند. بقیه دستجات پارلمانی آقای حکیم‌الملک را کاندیدا کردند. هنگام اظهار تمایل، رأی هردو نفر مساوی بود. یعنی آقای حکیم‌الملک ۵۴ رأی و دکتر مصدق هم ۵۴ رأی

داشتند. آقای سردار قاهر رئیس مجلس نیز که در دادن رأی شرکت نکرده بودند وقتی وضع را بدین متوال دیدند، رأی خود را به آقای حکیم الملک دادند. بالنتیجه مجلس اظهار تمایل بزمامداری جناب آقای حکیم الملک کرد. و ایشان از طرف اعلیحضرت همایونی به نخست‌وزیری منصوب شدند.

دکتر مصدق از اینکه نتوانسته بود سند نخست‌وزیری را اشغال کند...

رئیس: مسند نه سند.

سرتیپ آزموده: خیر سند. منظورم همان مسند است.

رئیس: بنده گمان می‌کنم مسند باشد.

سرتیپ آزموده: بله، ببخشید، منظور مسند است. بهر حال چون دکتر مصدق نتوانست سند نخست‌وزیری را اشغال کند و علت شکست خود را هم آقای سردار قاهر تشخیص داده بود، کینه ایشان را در دل گرفت. از در ستیزه با ایشان برآمد، و انواع زحمات را در دوره زمامداری خود برای ایشان ایجاد کرد. حتی انتخابات دوره هفتم شیراز را برای جلوگیری از موفقیت حتمی ایشان در انتخابات توفیق کرد.

حجب آن است که نتوانست لااقل علت کینه خود را کتمان کند. در مصاحبه‌ای که در هنگام نخست‌وزیری خود با مخبر روزنامه اطلاعات نمود در شماره ۷۷۸۴ آن روزنامه درج شده است. علت را صریحاً همین دادن رأی به آقای حکیم الملک دانسته است. آقای سردار قاهر که در جواب مصاحبه ایشان مصاحبه‌ای با مخبر همان روزنامه کرده و در شماره ۷۷۸۵ درج شده است، موضوع را چنین تشریح کرده‌اند:

... در نتیجه رأی آقای دکتر مصدق با آقای حکیمی مساوی شد و چون خود اینجانب نیز به آقای

حکیمی رأی تمایل دادم، اکثریت با آقای حکیمی گردید.

تصدیق می‌کنم این بزرگترین گناه بنده بوده است و شاید همین گناه باعث بی‌لطفی و حملات

ناروای ایشان به اینجانب در دوره شانزدهم گردید. حالا پرده ابهام از پیش چشم بنده برداشته شد و

جهت بی‌مهری را دانستم.

در این موقع دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع خود گفت:

آقا، معذرت می‌خواهم. این مطالب را یادداشت بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: چیز مهمی نیست که یادداشت کنم.

دکتر مصدق (در حالی که می‌خندید): چه می‌فرمایید آقا! چرا چیز مهمی نیست؟ یادداشت بفرمایید بنده

می‌خواهم یک‌ماه در جواب اظهارات آقای دادستان صحبت کنم.

سرتیپ آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

ملاحظه می‌فرمایید این آقا که می‌گوید حجب جاه ندارد چه اندازه برای نخست‌وزیری در دوره ۱۵ دست و پا کرده

و وقتی با شکست مواجه شد چه میزان حس کینه‌نویزی او را تحریک کرده است.

اینکه منم می‌گوید در دوره ۱۴ به او تکلیف نخست‌وزیری شد و قبول نکرد، کذب محض است.

دکتر مصدق: صحیحاً

سرتیپ آزموده: حقیقت امر این است که دکتر مصدق با رویه‌ای که اتخاذ کرده بود دولت‌ها را بکلی فلج و

کارهای مملکت را آشفته می‌ساخت. کما اینکه چون آقای محسن صدر در دوره ۱۴ بدون اجازه و صلاحیت این مردی که هیچ حس جاه‌طلبی ندارد انتخاب شده بود، مدت‌ها وقت مملکت را با ایستروکسیون و فلج ساختن مجلس تلف کرد. نمایندگان مجلس ۱۴ به‌خود او تکلیف کردند که نخست‌وزیر شود. او این مقام را که از مدت‌ها قبل در آرزوی آن بود با دل و جان پذیرفت؛ منتهی می‌ترسید که پس از قبول زمامداری، نمایندگان مردم بی‌سماهیت او بگردند و او را ساقط کنند.

دکتر مصدق: بکشند.

سرتیپ از موده: این بود که پیشنهاد کرد برخلاف قانون منع نمایندگان از قبول شغل وزارت مجلس قانونی بگذارند که او بتواند اگر کابینه‌اش سقوط کرده مجدداً به مجلس برگردد. مجلس نمی‌توانست با این قانون موافقت کند. پس ملاحظه می‌فرمایید که نداشتن حس جاه‌طلبی...

دکتر مصدق: عجب!

سرتیپ از موده: ... مانع قبول نخست‌وزیری از طرف ایشان نبوده. بلکه برعکس می‌خواستند به‌نحوی نخست‌وزیری را قبول کند که در صورت سقوط دولت باز هم بتواند عنوان نمایندگی داشته باشد.

ساعت ۴/۵۰ بعد از ظهر ده دقیقه تنفس اعلام گردید.

ساعت ۵/۰۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه رسمیت یافت و سرتیپ از موده به‌سخنان خود چنین ادامه داد: منظور از بیان تمام این مطالب و گرفتن وقت دادگاه این است که همان طوری که دادگاه محترم مستحضرند، آقای دکتر محمد مصدق در مورد ایراد به صلاحیت بیاناتی ایراد فرمودند که هر چه ریاست محترم دادگاه به ایشان تذکر دادند که بیاناتشان خارج از حدود صلاحیت است، وقعی نگذاشتند. در خلال اظهاراتی که در دادگاه نمودند، نهایت سعی و کوشش کردند که ضمن اظهاراتشان جنبه عوام‌فریبانه و سیاق همیشگی خود را از دست ندهند.

ملاحظه فرمودید در موضوع نشر اسکناس گفتند: «رئیس بانک را خواستم در اطلاق و دستور دادم دو بیست و بیست میلیون اسکناس چاپ کنند. علت را چنین توضیح دادند که «اگر مخالفین می‌فهمیدند که من دستور نشر اسکناس دادم، علیه من تبلیغ می‌کردند و دولت من ساقط می‌گردید.» خلاصه می‌فرمایند که ایشان از نشر محرمانه اسکناس امتناعی نداشتند.

دکتر مصدق: بول تنزل می‌کرد.

سرتیپ از موده: ایشان از فقر و زندگی فلاکت‌بار مردم و از مشاهده افلاس و بدبختی مردم باکی نداشتند. ایشان تنها از یک موضوع بیم داشتند و آن سقوط دولت بود. در محضر همین دادگاه اظهار نمودند که علت اقدام مراجعه به آرای عمومی این بود که می‌ترسیدند چند نفر از نمایندگان موافق ایشان به نمایندگان مخالف بی‌بوسندند و دولت را ساقط کنند. همین حس جاه‌طلبی مفرط بود که این آقای دکتر مصدق اظهار افیان خود را از افراد بی‌شخصیت با گم‌نام یا عاری از شرایط لازم برای شغلی که به آنان معول می‌کردند انتخاب می‌نمودند.

ملاحظه فرمودید در همین دادگاه خود اظهار متهم ردیف دو را دایر به اینکه هیچ‌گاه آقای مصدق در برابر او امری که صادر می‌کردند سند نمی‌داند، تأیید نمودند. ملاحظه فرمودید که صریحاً در یکی از جلسات همین دادگاه گفتند: «تنه تنها حقوق ماهانه نمی‌گرفتم بلکه هزینه مسافرت‌های خارج از کشور را نیز از کیسه فتوم برداخت می‌شد.» ملاحظه

فرمودید با تصویب نام‌هایی که به‌عرض دادگاه رسید، معلوم شد که گفتار ایشان و اظهارات ایشان...

دکتر مصدق: خلاف است.

سرتیپ آزموه: ... خلاف محض است. ملاحظه فرمودید که بموقایعی که منجر به فرمان عزل ایشان شد و آن را به‌کودتای خیالی تعبیر کردند، چگونه اشاره نمودند. صریحاً اظهار داشتند: «بمستریب ریاحی گفتم شما باید مسن و خانه‌ام را حفظ کنید». سرتیپ ریاحی نیز طرح‌هایی که برای حفظ خانه تنظیم شده بود به‌نظر ایشان رسانیده است.

همه اینها برای حس جاه‌طلبی بود که بالاخره کار آثار را به‌آنجا کشانید که به‌فرمان اعلیحضرت شاهنشاه هم تسکین نکردند و علم‌طقیان و یاغبگیری را برافراشتند. بالاخره هنگامی که روز ۲۸ مردادماه فرار رسید، یا وجودی که از قبل از ظهر آن روز برای ایشان بخوبی ثابت بود که دیگر موفقیتی نخواهد داشت، آن‌قدر در خانه ۱۰۹ نشست تا احوان و انصارشان به‌جبر و زور آن‌هم برای حفظ جان خودشان خواستند او را فرار دهند.

دکتر مصدق: این‌هم از جاه‌طلبی بوده است.

سرتیپ آزموه: بالاخره در آن ساعت ایشان از جای خودشان تکان نخوردند تا لحظه‌ای که برای او اطلاع آوردند که گروهی از مردم بی‌پناه و بی‌سلاح در آستانه منزل او به‌ساک و خون غلغله‌اند. در آن لحظه ایشان نفسی به‌راحت کشیدند و از این خیر لذتی در خود احساس کردند. دستور دادند ملائنه سفیدی را که روی تخت‌خوابشان بود به‌عنوان ترک مفارقت به‌بیرون خانه افراشته نمایند. این موضوع را خود ضمن تحقیقات بخوبی بیان کردند. پس از این عمل، پای به‌گریز نهادند که داستان آن را چه ضمن تحقیقات گفته و چه در محضر این دادگاه به‌استحضار داوران محترم رسانیده‌اند.

داستان ارزش در این ادعا و موضوع را مورد توجه دقیق قرار می‌دهد: یکی رسیدگی به‌یاغبگیری و طغیان آقای دکتر محمد مصدق به‌انگه و قدرت متهم ردیف دو: یکی دادخواهی بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه. در جلسه‌ای به‌عرض رسانیدیم که در دادگاه نظامی طرح دعوی خصوصی نمی‌شود. آنچه مورد توجه اینجانب است ادعای عمومی است. آقای مصدق برخلاف نظر اینجانب درست در نقطه مقابل صاف و پوست‌کنده گفته‌اند و می‌گویند و بازهم خواهند گفت که از کلیه اصول قانون اساسی آنچه که مربوط به حقوق سلطنت است، تشریفاتی است. من شاید ثابت نمودم که این گفتار ایشان بکلی بی‌مغز و بی‌ارزش است.

دکتر مصدق: بفرمایید پوک است. [خنده حضار]

سرتیپ آزموه: آقای دکتر مصدق نه تنها ارزشی برای شهدای روز ۲۸ مردادماه قائل نمی‌شوند بلکه آنان را صریحاً جانفروکشانی خواندند که برای به‌دست آوردن اموال ایشان به‌خانه‌شان هجوم کردند.

اینجانب توجه دادگاه محترم را به‌دو نکته اصلی که مورد توجه اینجانب است جلب می‌نمایم. مراسم گفتارهایی که نمودم و خواهم نمود، روی این اصل است که ثابت کنم آقای دکتر مصدق عقیده و ایمان به‌آن مبانی که ما ایرانیان معتقد به‌آن مبانی هستیم ندارند. به‌همین مناسبت در سبک عمل آقای مصدق با رویه عناصر چپ در این کشور شباهت زیادی دارد. در این چند سال همه دیده‌اند که در مسلک اخلاک‌گرا مفهوم مبارزه یعنی سیاه کردن نو و دیوارها، پخش اعلامیه‌ها، نهمت زدن و خلاصه اموری که پایه آن روی هو و جنجال و عوام‌فریبی قرار دارد. مفهوم مبارزه این است که نامه‌های بی‌امضا برسد، تهدید به‌قتل و غارت و آتش زدن و این حرف‌ها بشود و واقعاً این مستبدانی است که کسی خود را مبارز می‌داند، ولی حتی مانند دزدان و یاغیان معنی مبارزه او این است که یا به‌دو دیوار شعار بنویسد یا پخش اعلامیه کند و یا اراجیفی یا تهدیداتی نوشته برای اشخاص و مقامات بفرستد.

در یکی از جلسات به عرض رسید که آقای دکتر مصدق چگونه در ب دانشگاه تهران را عملاً به روی جوانان بست. شاید دو آن جلسه به عرض رسانیدم که یک جهت این عمل آقای دکتر مصدق روی حس کینه‌نویزی بود نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه فقید. اینک ضمن تأیید آن عرایض، به عرض می‌رسانم که آقای دکتر مصدق شاید ضمن عرایض خود به عرض رسانیدم که چگونه از یک طرف رجال و معرین محترم و معزز کشور را لجن‌مال می‌کردند و از طرفی با بستن درب دانشگاه، دانشکده‌ها، دبیرستانها و حتی دبستانها تودهٔ جوانان کشور را وادار می‌ساختند که تحصیل نکنند و بدور خیابان و کوی و برزن راه بیفتند و چگونه از این جهت نسل آینده را نهدید می‌کردند به‌طور مختصر و مفید، آقای مصدق ضمن نطقها و خطابه‌ها در هر موقع و هر محل چنین می‌گفتند که اولاً هیچ رجلی در کشور ایران نیست جز شخص خودشان و همه را خائن، جاسوس و نوکر اجنبی می‌خواندند.
دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزد.

سرتیپ آزموده: از جهت دیگر همه به چشم دیده‌ایم و همه می‌دانیم که جراتان ما در دورهٔ صدارت این آقا وضع تحصیلشان از چه فرار بوده است. نتیجه اینکه به‌زعم آقای دکتر مصدق، کشور ایران در زمان محاصر فاقده مردان وطن پرست است. بنا بدرویه و عمل آقای دکتر مصدق، کشور ایران در آینه نیز فاقد مردان تحصیل کرده و افراد روشنفکر می‌شده است. این جریان را دادرسان محترم باید با تاریخ ایران تطبیق دهند و ملاحظه فرمایند از فرنها پیش به این طرف آیا همین یک جریان آن جریانی نبوده است که سیاست استعماری خواهان آن بوده؟
به‌طور قطع شما دادرسان عالی‌مقام اگر آنچه را که به چشم دیده‌اید با تاریخ تطبیق دهید، یک نتیجه می‌گیرید و آن این است که جریانی را که آقای دکتر مصدق تعقیب کرده است سیاست استعماری بوده است.
دکتر مصدق: احسنت، احسنت.

مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسهٔ آینده به ساعت ۱۰ صبح یکشنبه ۶ آذر موکول شد.

جلسه سیزدهم

ساعت ۱۰ با مدار یکشنبه ۶ آذر ۱۳۳۲، سیزدهمین جلسه دادرسی به ریاست سر لشکر مقبلی تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه خطاب به سر تیب آرموده گفت:

دنباله بیانات خود را ادامه دهید.

سر تیب آرموده: با نهایت احترام به عرض می‌رساند: قبل از ادامه توضیحات قبلی، دو نکته را با اجازه ریاست محترم دادگاه عرض می‌دارم. اول اینکه اینجانب بسیار سعی نمودم که هرگاه نامه‌هایی مبنی بر تنقید از توضیحات اینجانب برسد، آن نامه‌ها را مانند نامه‌هایی که برای اینجانب مزید المختار است و روی موازین قضایی بحث نمودند تقدیم دادگاه محترم نمایم. ولی متأسفانه تعداد معدودی از این قبیل نامه‌ها که ظاهراً انتقادی بود رسید. منتهی سراسر جز ناسزا و تهدید به قتل و غارت و تخریب و این قبیل حرف‌ها چیز دیگری نبوده که بلافاصله پاره شد و به‌طور انداخته شد.

روز گذشته در یکی از روزنامه‌های محترم ملاحظه نمودم که بر بنده منت گذاشته سر مقاله خود را اختصاصی به جریان این دادگاه و بیانات اینجانب داده بود. اینجانب لازم می‌داند تشکرات خود را از آن روزنامه محترم تقدیم دارم. زیرا سر مقاله تنقید از بیانات اینجانب بود. من بخوبی آگاهم و ایمان دارم که انتقاد در شأن روزنامه‌هاست. باید انتقاد کنند. باید آنچه به نظرشان می‌رسد بنویسند به‌منظور اینکه افکار عمومی روشن شود. همان‌طور که عرض کردم، اینجانب به سهم خود سپاسگزارم. منتهی از مغربین محترم جرایم و مدیران محترم روزنامه‌ها تنها این استدعا را دارم که در عریض اینجانب سهواً تخریبی نشود. برای نمونه، آن جریده محترم بحث فرمودند که اینجانب در این دادگاه واژه «مجتون» را نسبت به منتم ردیف بکار بردم. حال آنکه علاوه بر اینکه چنین واژه‌ای استعمال نشده، اساساً یک عاملی که وادار می‌کند بنده جلسات عدیده‌ای وقت دادگاه را بگیرم، کمال عقل و درایت و هوشیاری منتم ردیف یک است.

دکتر مصدق: عقل! عقلم کجا بود؟

سر تیب آرموده: چون آن روزنامه محترم انتقاد فرموده و چون یک نکته حساس در آن سر مقاله هست که دادگاه محترم باید با نهایت دقت، با یک چشم و یک نظر به عریض بنده و منتهین و وکلای محترم آنان توجه نمایند. بدین منظور خامس عیناً روزنامه مزبور را تقدیم می‌دارم که بیوست پرونده شود.

به طوری که در یکی از جلسات عرض کردم، دادگاه باید توجه نماید چه بسا اینجانب در اظهارات خود اشتباه می‌کنم. ولی همان طوری که عرض کردم، آنچه که بدان اطمینان دارم این است که کلمه‌ای یا حساب خود بر خلاف ایمان و وجدانم نمی‌گویم. به آن چه می‌گویم مؤمن و معتقد هستم؛ مگر وقتی که رأی دادگاه با دلایل موجه گفتمار سرآرد

دکتر مصدق: همچو چیزی نمی‌شود.

سرتیپ از موده: ... که در آن صورت اینجانب نیز تسلیم رأی دادگاه خواهم بود. دومین نکته‌ای که باید به عرض برسانم این است که برای اینجانب در انجام وظیفه‌ام یک راه بیشتر وجود ندارد و آن راه راهی است که یکی از بزرگترین سرداران جهان به‌ما تعلیم داده است. این سردار، سردار نامی حضرت علی‌بن ابیطالب است. می‌فرماید: «در انجام وظیفه باید مانند کوه استوار و پای برجا بود.» می‌فرماید: «وظیفه را و سخن حق را باید با صریح‌ترین زبان و شدیدترین نحو بیان نمود.» من در انجام این وظیفه، این دستور پیشوای عالی‌جاء خود را همواره نصب‌العین قرار داده و می‌دهم و جز زبان صراحت زبان دیگری ندارم. مانند کوه در اینجا انجام وظیفه کرده و خواهم نمود.

اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه یادداشت‌های خود را قرائت نموده و به استحضار می‌رساند و قبلاً این توضیح را می‌دهد که بیانات آخرین جلسه روی موضوع مبارزه با استعمار خارجی بود. آبا آقای دکتر مصدق قهرمان مبارزه با خارجیها بوده‌اند؟ آیا دکتر مصدق نمی‌دانند که نهضت ملی مردم ایران و جنبش آزادی‌طلبی مردم ایران چه سابقه‌ای دارد؟

یکی از سیاحان - مسیو فلائین فرانسوی - در اوایل سلطنت محمدشاه به ایران آمده بود. سیاحتنامه ایشان سه جلد است که به فارسی ترجمه شده است. در یک قرن قبل، یعنی پنجاه سال پیش از اینکه موضوع نفت در ایران پیش آید، این سیاح می‌نویسد خارجیها تمام ثروت این کشور را به خارج برده و به نفعی این مردم را ناتوان کرده‌اند که تا صد سال دیگر ممکن نیست مردم توانایی یافته و با بنیه مالی آنها ترمیم شود. بعد می‌نویسد حکومت انگلستان به وسیله حاجی میرزا آقاسی بر تمام این مملکت نفوذ یافته و حکومت می‌کند. بلی سیاستهای استعماری به وسیله حاج میرزا آقاسی‌ها بر این کشور نفوذ یافته و مردم را مشغول ساخته‌اند.

دکتر مصدق: مردم نهره هم نمی‌کشیده‌اند.

سرتیپ از موده: تاریخ ایران گویاست که نهضت استقلال‌طلبی ایران به‌همت مردانه و تدبیر یک مرد سیاسی به نام قائم‌مقام صورت پذیرفت. تاریخ نشان می‌دهد که هر وقت اساس حکومت ایران متزلزل شده، دستی از آستین بیرون آمده به نهضت ملی ایران نیرو بخشیده. کما اینکه قرارداد ترکمانچای شیرازه کشور را از هم گسیخت. در این موقع تاریخ نشان می‌دهد و از گزارش دالگورکی که در اواخر صدارت حاجی میرزا آقاسی سفیر و ابطلمی دولت تزاری در دربار ایران بود چنین معلوم است که کوششها و تلاشهای تاریخی قائم‌مقام، که یکی از مظاهر نیروی ایرانی است، توانست کشتی مملکت را از خطر سقوط نجات دهد.

گزارش شطص مزبور که رئیس اداره جاسوسی دولت تزاری روسیه و سپس سفیر و ابطلمی در دربار ایران شد اگر مورد توجه قرار گیرد، اسرار زیادی را مکتوف می‌سازد. از گزارش او معلوم می‌شود که قائم‌مقام با عقل و تدبیر حکیم احمد گیلانی سرحلقه اهل عرفان، جد اعلای همین تیمسار سپهبد زاهدی، کار می‌کرد و مملکت را از خطر سقوط نجات داد. بیگانگان همچنانچه برای فحای قائم‌مقام و زمامداری حاج میرزا آقاسی برنامه‌ای تهیه کرده بودند، آشیخ احمد گیلانی را متهم می‌دانستند و نقشه قتل او را کشیدند و او را مقارن قتل قائم‌مقام مسوم و از بین بردند. بهر جهت دیپلماسی محرمانه سیاستهای استعماری قائم‌مقام و حکیم احمد گیلانی را از پای در آورد تا حاج میرزا آقاسی حکومت یا وجاهت و مطلقه را به دست آورد. همه مورخین نوشته‌اند قائم‌مقام و نقی‌خان امیرکبیر دو ستاره فروزنده آسمان شرق بودند که اگر هر یک به ادامه خدمت توفیق یافته بودند، امروز مملکت ما در ره‌بف کشورهای

مترقی جهان فرار گرفته بود.

ولی قائم مقام رفت تا حکومت عوام فریبانه و سالوسی حاج میرزا آقاسی روی کار آید؛ و میرزا تقی خان امیر کبیر رفت تا میرزا آقان خان نوری سالهای متعادی کاروا گردد.

با این سوابق بود که به قیام و اقدام و همت و فداکاری مردم، بشرحی که در تاریخ مشروطیت ایران مستمکس است، ایران از تغییر رژیم سلطنتی مشروطه برخوردار گردید و مجلس یک و دو طرح اساسی برای حیات اجتماعی مردم ایران را به وجود آورد و اصل تفکیک قوای لایه مبتنای زندگی اجتماعی و حیات سیاسی مملکت گردید. سالها گذشت، متأسفانه همان سیاستهای بیگانه بعدست عناصر الحلالگر و عوامل مفرض داخلی بار دیگر کشور ما را صحنه ناخوشنواز بیگانگان قرار داد تا جایی که هر قطعه از خاک ایران چه در جنوب و چه در شمال میدان عملیات مستقیم خارجیان شد.

قبل از ۱۲۹۹، وضع کشور چنان آشفته گردید که دیگر امید تجدید حیات نمی رفت، همه مأیوس شده بودند. رشته انتظام گسبخته بود. علم طبیان در هر گوشه کشور بسرافراشته بود، قتل و چپاول و غارت مثل دوران زمامداری مصدق السلطنه یک امر عادی بود. از زن و مرد و پیر و جوان هیچ کس به حیات روزانه و شبانه خود امید نداشت. جوانان شیور از شدت غضب خون می خوردند. سربازان از شرم اسارت دو هیچان بودند. متجاسرین تهران را تهدید می کردند.

در اسفند سال ۱۲۹۹، مثل ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، مملکت در پرتگاه تجزیه قرار گرفته بود. در این موقع باز تاریخ تکرار شد. در این موقع دست توانای یک مرد نابغه، یک سرباز دلیر از آستین بیرون آمد و به نهضت ملی مردم ایران نیرو بخشید. این مرد بعدها به رضاشاه کبیر ملقب شد. این سرباز نامی فتم پیش گذاشت و سربازان فداکار را به دور خود گرد آورد و بساط حاج میرزا آقاسی ها را برچید.

هر چند قیاس منتهم ردیف یک با اعلی حضرت شاهنشاه فقید قیاس مع الفارق است، ولی بی مناسبت نیست یک قیاس سطحی به عمل آید تا ملاحظه شود سیاست استعماری چیست و سیاست استعماری چه مفهومی دارد. در هیچ کشور مستقلی جز در پناه امنیت تولید ثروت و کار ممکن نیست؛ و بدون امنیت تولید ثروت و کار مستمع است. رضاشاه کبیر اولین اقدامش ایجاد امنیت بود، و عمل آقای دکتر مصدق اختلال امنیت.

دکتر مصدق؛ هوم!

سرتیب آزموده: رضاشاه کبیر که موفق به برقراری امنیت شد، ارزش این بود که مردم ایران همه کار داشتند و همه نان. ولی دکتر مصدق موفق شد که اکثریت مردم را بیکار کرده و بی نان بگذارد.

ناپخته عظیم الشان ایران کاروان دانشجو به اروپا روانه کرد تا استقلال ایران را در آینده تأمین کند. مصدق السلطنه اوز دانشجویان را قطع می کرد و به حسین فاطمی می داد و دشمن شماره یک دانشجویی، علم و تحصیل بود. مدارس را تعطیل می کرد تا تشه بهریشه کشور زند.

سردار بزرگ ایران، شاهنشاه فقید، سازمان ارتش را با شالوده استواری طرح ریزی نمود تا در زمان معاصر امنیت باقی و برقرار مانده و برای آینده ارتش ایران تمامیت و استقلال ایران را تأمین و تضمین نماید. مصدق سازمان ارتش ایران را بهم ریخت تا امنیت مختل شود. افسران سالخورده و مجرب ارتش را ضعیف و خانه نشین نمود تا پایه ارتش ایران لرزان گردد.

امروز هر جاده و پل، کارخانه بزرگ و کوچک، ساختمان، دبستانها و دبیرستانها، دانشگاه و دانشکدهها، منباین

عمومی، سازمانهای اجتماعی و هر اثر بارز و قابل توجه و هزاران جوان رشید یا مدارج تحصیلات عالی و هر نموداری از مدنیت امروزی که در کشور هست، نمودار اقدام و عمل شاهنشاه فقید است. در حالی که مصدق خشتی بر روی یک خشت نگذارد، جز ویرانی و فلاکت چیزی بار نیارود و جز پاشیدن نخم نفاق و کینه هیچ عملی انجام نداد. آن مردم سفله که پنداشته بودند که با برداشتن چند مجسمه می‌توانند یک دنیا آثام تاریخی را نادیده انگارند، غفلت داشتند که در این مملکت هر چه هست مانند مجسمه‌ها خاطره‌ای از دوران خدمت با افتخار بیست‌ساله است که آقای متهم مبارز با استعمار در دو سال و چند ماه قدرت و اختیار خود یک‌هزارم آن را محض نمونه به وجود نیارود.

شاهنشاه فقید رهبر نهضت آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران بود. مبارزه ضد استعماری در دوران او به‌منتها درجه خود رسیده بود، ولی با نقشه و تدبیر و طبق اصول و موازین دنیاپسند، مصدق‌السلطنه اساساً هیچ‌گونه نقشه‌ای برای نیرو بخشیدن به نهضت ملی ایران نداشت. لازم هم نداشت، چون تخریب احتیاج به نقشه نداشت. اعلیحضرت فقید تمام آثار استعمار را برچید. با الهامی کاپیتولامسیون و منع انتشار اسکناس توسط بانک‌های، عملاً با استعمار مبارزه کرد و ریشه استعمار را از بیخ و بن برکنند. مصدق‌السلطنه چسز دراز کردن دست‌گدایی به‌خارجیان عملی انجام نداد و غرور ملی ما را جریحه‌دار نمود. در حقیقت کوششها و تلاشهای زعمای مشروطیت ایران برای تحکیم مشروطیت ایران و پیشرفت مبارزه با استعمار در زمان اعلیحضرت فقید مشر مشر گردید، همان دوران با عظمتی که متهم ردیف یک دورهٔ دیکتاتوری می‌خواند و عملیات خود را مبارزه با استعمار نشان می‌دهد. در واقع مصدق‌السلطنه با زعمای مشروطیت بنای ضدیت را گذاشت.

دکتر مصدق: آن زعما کی بودند، آقای

مرتیب از موده: به‌هر حال حادثهٔ شهر یورما، ۱۳۲۰ و سیاست ضد استعماری شاهنشاه فقید از بین رفت. یار دیگر سیاستهای استعماری به‌طمع افتادند که موقعیت مرحوم فروغی و تدبیر او از نعمتهایی است که نصیب ابن ملت گردید. وجود محمدرضاشاه پهلوی از مظاهر بارز پدر تاجدارشان در مبارزه با سیاستهای استعماری است چون کبه شاهنشاه فقید در زمان حیات خود پادشاه آینده کشور را با روح دموکراسی نشو و نما داده بودند. به همین جهت مصدق‌السلطنه انجام کارش به آنجا کشید که قصد بهم زدن تاج و تخت شاه را کرد تا خط بطلان بر استقلال کشور ما بکشد.

پس از شهریور ۲۰، موجبات زیادی به‌وجود آمد. اغلب بیگانگان مرصه بودند از پیشرفت نهضت و مبارزه ضد استعمار ما جلوگیری کنند. ولی روح عسقی و علاقهٔ اعلیحضرت همایونی به‌دموکراسی سنگر مستحکم آزادگان و رادمردان کشور گردید و مایهٔ تشویق و ترغیب متفکرین شد. تا آنکه تعابلات ملت به جایی رسید که قانون ملی شدن صنعت نفت تصویب شد، و موقع بهره‌برداری و استفاده ملت ایران از ثروت خود و آغاز یک زندگی مسرفه رسید. اجرای قانون ملی شدن نفت امری تمام شده بود و بیگانگان دیگر جز قبول و اجرا چاره‌ای نداشتند. زیرا دیگر ممکن نبود ملت ایران را از راهی که رفته است منصرف ساخت و از پیشرفتهای حاصله منع کرد.

متأسفانه دستگاه قوی بنجهٔ استعمار نقشهٔ تازه‌ای به‌کار برد همان دکان نفت را که محصول سیر تکامل مبارزه ضد استعمار ملت ایران بود وسیلهٔ جلوگیری در پیشرفت عملیات قرارداد و طریقی پیش آوردند که به‌زبان و ضرر مردم موجب یأس و تردید در مبانی نهضت گردید. یعنی یک نفر میرزا آقاسی قرن معاصر بر مسند حکومت قرار گرفت. همان امری را که محور حرکت و نهضت مردم بود، وسیلهٔ تحکیم قدرت و سلطهٔ خود قرار داد و به بهانهٔ مطالبه و رسیدگی در موضوع بردهٔ استناری بر عملیات خود کشید. در ظاهر طرفداری از نهضت را شعار خود ساخته و در

باطن بهره‌برداری از کوششهای مردم را متوقف ساخت.

نخست افرادی را که پایه‌گذار نهضت جدید بودند و سنگ اول بنا به‌دست آنان بر زمین گذاشته شده بود و دوش آنان از سنگینی بار فداکاری خم شده بود، یک‌به‌یک کنار گذارد. کابینه اول دکتر مصدق را به‌یاد آورید. سعدوی مردان با حبشیت و رجال کاردان و وطن پرست و افراد وزین همکار ایشان بودند. چون به‌بهانه تعقیب نهضت ملی ایران به‌سر کار آمده بود.

در آغاز کار با عوامل مؤثر نهضت و با رجالی که مورد اعتماد مردم بودند همکاری خود را آغاز ولی در عمل هر یک را رنجیده خاطر ساخت. و هر یک را به‌نوعی از کار بازداشت و قلع نمود. پس از چند ماه همه آن مردان را از کار برکنار کرد و دسته‌ای از عوامل خود را به‌کار گماشت. برنامه عملی خود را در تعطیل نهضت ضد استعمار به‌مورد اجرا درآورد. کوشید تا ماهرانه و با نقشه عوام‌فریبانه مردم را از انتظارات صحیحی که به‌سوفیت نسهای داشتند منصرف‌سازد. روز اول گفت روزانه ۳۰ هزار لیره بهره‌ماست. و مردم عذر برتواین درآمد زندگی خوبی را شروع می‌کنند. دکتر مصدق: خلاف می‌گوید.

سرتیپ آزموده: ولی به‌مورد جریان کار را به‌جایی رساند که دستگاههای تصفیه‌خانه از کار افتاد و صحت نفت تعطیل شد. کارشناسان ماهر ایرانی...

دکتر مصدق: انگلیسی.

سرتیپ آزموده: ... دسته دسته از کار کنار رفتند.

دکتر مصدق: کی بودند؟

سرتیپ آزموده: کار به‌جایی رسید که میلیاردها ریال سرمایه برای به‌کار انداختن آن لازم است

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ آزموده به‌سخنش ادامه داد:

سپس همین متهم که خود را رهبر مبارزه ضد استعمار می‌داند، سران ملت و رهبران اولیه را لک‌دار و متهم ساخت. اجامر و اوباش را بر علیه آنها بسیج کرد تا تاله‌وزاری آنها از انحراف مصدق و تعطیل نهضت به‌جایی نرسد. دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: همه در تهران بخوبی به‌یاد داریم زبان انتقاد متهم امثال کریم‌سور شیرازی و روزنامه‌شورمن بوده. همه به‌یاد داریم سخنگوی دولت و عقل مؤثر کابینه دولت مصدق حسین فاطمی ملقب به‌دکتر قاطمی معلوم‌الحال بود. حتی افراد ساده‌لوحی که به‌اقسوس متهم فریفته شده بودند و حسن‌نیتی داشتند، از سر که‌سازیهایی او در حیرت بودند. گاهی کسانی به‌او یادآور می‌شدند که دکتر حسین فاطمی چنین و چنان است؛ پرونده‌ی سپاه دارد؛ روزی مسیحی بوده؛ گاهی به‌اقلیت‌های مذهبی متوسل شده؛ و صدها پرونده‌ی کیفری دارد. متناسب با حبشیت دولت نیست که همه‌روزه مدیر شورمن در اطاق انتظار رئیس دولت پدیدیرایی مردم مشغول باشد...

دکتر مصدق: دروغ است.

سرتیپ آزموده: ... و روز قبل از بخشنامه با رئیس دولت بیخ‌گوشی صحبت کند.

دکتر مصدق: دروغ است.

سرتیپ از صوده: متهم به‌همه جواب می‌داد مسئله نفت اسراری دارد که همه اینها را طلب می‌کنند. شما در آنجا خواهید دانست وزیران مصدق می‌گویند هیچ‌یک از همکاران متهم به‌قدر حسین فاطمی و دکتر شایگان در او مؤثر نبودند؛ و همه می‌دانند هیچ‌یک از مدیران چر باید طرفدار دولت به‌قدر کریم‌پور مدیر شورش دو نزد متهم آبرو و نفوذ نداشته‌اند.

کریم‌پور عکس و کلیشه سران نهضت ملی را می‌کشید و در روی عکس آنان مارک بیگانه می‌زد. یک مقاله در بیگانه‌پرستی آنان می‌نوشت. بعد اطفال روزنامه‌فروش را تحریک می‌کرد تا موضوع و عکس روزنامه را فریاد بزنند و مردم را متوجه سازند که یکی از سران مشهور نهضت ملی که بشجاء سالی صبر کرد و زجر کشید، محنتها دید و خسارتها برد، در باطن بیگانه‌پرست و آلت اجرای مقاصد بیگانگان بوده است.

دکتر مصدق: اسمش را بگویند.

سرتیپ از صوده: مصدق بدین وسیله دو استفاده می‌کرد: اول مردم را نسبت به اساس و مبادی نهضت بسدین می‌نمود؛ دوم مانع تأثیر انتقاد مبارزین آزاد و سران نهضت ضد استعمار می‌شد تا نقشه پنهانی و وقفه عملیات و تعطیل پالایشگاه و از بین رفتن صنعت نفت معلوم نشود و مردم نفهمند که تعطیل پالایشگاه آبادان و تعطیل صنعت نفت ایران برای دولتهای استعماری سالی صدها میلیون نفع به‌وجود آورده است. ایرانی باید بر خزانة پررکت خود گریسته بمیرد تا سرمایه‌داران بیگانه ثروت بیشتری به‌دست آورند.

حالا ملاحظه می‌فرمایید که روش مبارزه متهم با اجنبی چه قسم بوده است. همه رجسال و پیشقدمان آزادی و نهضت مبارزه ضد بیگانه را بیگانه‌پرست جلوه می‌داد و خود را خیر خواه مملکت و انمود می‌کرد. ولی روزی که برده‌ها بالا رفت، معلوم شد همه اطرافیان پیشوای قلابی از نوکران خاص بیگانگان بودند. معلوم شد مصدق نهضت مبارزه ضد استعمار را متوقف ساخته است. معلوم شد مصدق تمام سرمایه و هستی و ثروت مملکت را برای متوقف ساختن نهضت ضد استعمار ایران به‌پاد فنا سپرده است.

این است مبارزه ضد اجنبی که متهم بدان افتخار می‌کند. هنوز می‌خواهد مردم را مشتبه سازد و حتی ذهن بیدار هیت دادگاه را مشوب سازد. اینجانب می‌خواهم به‌صراحت بگویم و اظهار عقیده کنم که متهم مأمور تعطیل و وقفه سپر نهضت مبارزه ضد استعمار ایران بوده و یا او تبهانی داشته‌اند و یا آنکه از شهوت جاه‌طلبی او استفاده کرده‌اند...

دکتر مصدق: خیلی.

سرتیپ از صوده: ... و به‌وسیله آبادی و عمال خود او را محاصره کرده و به‌این وادی سوق داده‌اند. سیر تاریخ و جبر زمان و اسنادی که بعدها در دسترس مطالعه قرار خواهد گرفت این حقایق را بر ملا خواهد ساخت. و معلوم خواهد شد که چرا مصدق السلطنه سالها سنگ آزادیخواهی به‌سپت می‌زده و برای استقلال ایران ضعف و غش می‌کرده است.

پس از سالفهای متعادی اسرار قتل قائم‌مقام و حکیم احمد گیلانی را می‌فهمیم و فساد باطن حکومت مقدس نحای حاجی میرزا آقاسی را درک می‌کنیم. ما امروز می‌بینیم که متهم سعی داشت سران نهضت ملی را بدنام کند و متهم سازد و مردم را به‌اساس بدبین نماید. ما امروز می‌بینیم مصدق کوشش داشت دستگاه عظیم تصفیه‌خانه آبادان از کار بیفتد و صنعت و تجارت نفت تعطیل شود. ما امروز می‌بینیم که مصدق خود را مبارز ضد استعمار می‌داند...

دکتر مصدق: دروغ می‌گوید.

سرتیپ از صوده: ... لیکن سندی در دست ندارد.

[دکتر مصدق کاغذی را که در دست داشت به طرف دادستان دراز کرد و اظهار داشت: و بفرمایید، این سند...]
 سرتیپ از هوده: ما بخوبی احساس می‌کنیم و مسلم شده که دکتر مصدق در دوران زمامداری خود کوشش داشته
 که مردم به اساس نهضت آزادیخواهی ظنین شوند که دو آتیه به‌آسانی دعوی قیام و فداکاری را مردم استقبال نکنند و
 به‌همه‌کس و همه‌چیز بدبین باشند.
 دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از هوده: منم در این نقش و برنامه بخوبی از عهده برآمده‌ام است. ولی خدای ایران، بیداری و مراقبت و
 همت مستمر شاهنشاه و قیام دلیرانه مردم ایران نگذاشت که این بازی به‌آخر برسد و محمد مصدق آخرین پسرده
 عملیات خود را به‌پایان رساند.

محمد مصدق، منم ردیف یک، مدعی مبارزه ضد استعماری ایران، به‌علت نبوت خلافت‌گویی و به‌انضمام بهم زدن
 اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت از آریکه فرعون خود به‌پایین خوانده شده و در زنجیر مذلت و پندنامی برهندلی
 اتهام قرار گرفته است. احترام مصدق به‌مجلس و قانون اساسی عجیبترین ادعای دکتر مصدق است. می‌گوید همیشه
 به‌مجلس احترام گزارده و قانون اساسی را محترم می‌شمارد. من نمی‌دانم اگر احترام به‌قوه مقننه و قانون اساسی این
 قبیل اعمالی است که دکتر مصدق انجام داد بی‌احترامی و هتک حرمت و عدم رعایت قانون اساسی به‌چه کاری تعبیر
 می‌شود؟

همان‌طور که عرض کردم، منم شخصی است خودخواه و در زندگی همیشه روح ظفیان و سرکشی داشته و بک
 دیکتاتور به‌تمام محاسبت. با این تفاوت که جمع معایب تمام دیکتاتورها را در عالم دارد. منهای حتی یک‌هزارم محاسن
 آنها. به‌انتضای طبع خود در عمر خویش هیچ‌گاه به‌مجلس که مرکز ثقل مملکت است وقعی نگذازد. بدون انحراف، در
 هتک حرمت پارلمانی گوی سبقت از همه برده است.

چون حافظه نسل جوان نمی‌تواند خاطرات دوره اول مجلس را به‌یاد آورد، از دوران اول مشروطه صحبتی
 نمی‌شود و بی‌احترامی‌هایی که منم در همان مواقع به‌قوه مقننه کرده است تذکار داده نمی‌شود و شاهد مثال نسبت
 به‌دوره ۱۴ به‌بعد ذکر می‌کنم. در دوره ۱۴ منم به‌نماینده‌گی مجلس انتخاب شد و با به‌طوری که عرض شد از اول
 سوای زمامداری و نخست‌وزیری را در مغز می‌پرورانید. چندین دفعه نمایندگان مجلس را ستود و مقام آنان را
 به عرضی اعلی برد. ولی نمایندگان مجلس با شرح عجیب او مبنی بر اینکه پس از استعفا یا سقوط دولت باز هم بتواند
 برخلاف قانون عنوان و کالت را حفظ کند، مخالفت کردند. باز برای اینکه حس جاه‌طلبی خود را قانع سازد، یکی از
 بستگان خود را برای این سمت پیشنهاد نمود و برای این انتخاب او یافشاری کرد. نمایندگان به‌امید اینکه شاید آقای
 دکتر مصدق با این عمل دست از لیج و لجبازی و تضعیف قوه مقننه بردارد، یا زمامداری شخصی مورد نظر موافقت
 کردند.

پس از چند ماه که دیدند کاری از او ساخته نیست، علی‌رغم میل دکتر مصدق او را ماقط کردند. این موضوع
 موجب کینه شدید از طرف منم نسبت به‌مجلس ۱۴ شد. مدت‌ها فقط به‌منظور کینه‌توزی و انتقام مجلس را فلج کرد.
 به‌کمک عده‌ای از نمایندگان به‌وسیله ایستروکسیون مجلس را از کار انداخت. در این مدت از به‌کار بردن هر گونه
 وسیله‌ای برای هتک حرمت نمایندگان مجلس دریغ نکرد. حتی همان مجلسی را که چندین دفعه ستوده بود، بزدگاه
 خواند. در آخر دوره ۱۴ افتخار همکاری با فراکسیون نوده مجلس را پیدا کرد. همین آقای دکتر مصدق که مدعی
 است به‌مجلس و نمایندگان احترام می‌گزارد، به‌وسیله نوده آنها از تمام نمایندگان مجلس چه هتک حرمتها که نمود.

شرم آور است عرض کنم چاقو کشان توده‌ای به تحریک همین دکتر مصدق...
دکتر مصدق، قوام را سر کار آوردند.

سرتیپ آزموده... در جلوی بهارستان چه قبل اها تهایی به نمایندگان می نمودند.

در دوره ۱۶ نیز که دکتر مصدق نماینده مجلس بود، در مجلس خود را مطیع قانون و نظامنامه نمی دانست. توقع داشت هر وقت که می خواهد برخلاف نص صریح نظامنامه مجلس حرف بزند و تا هر میزان که می خواهد وقت مجلس را بگیرد، همه از او تمکین نمایند.

مصدق می گوید که حب جاه ندارد، او در اول دوره ۱۶، کاندیدائی ریاست مجلس شد، ولی با مخالفت شدید نمایندگان مجلس که کم و بیش او را می شناختند و می دانستند چه عنصر خطرناکی است مواجه گردید.

ولی همین دکتر مصدق آنجا که احتیاج به مجلس داشت و نمایندگان با پیشنهادهای او موافقت می کردند، زبان پندش آنان می گشود. اگر به صورت مذاکرات مجلس و جراید آن روز مراجعه شود، ملاحظه می فرمایید که این مرد به چند صورت مجلس را تعریف کرده است. هنگامی که نمایندگان با او موافقت می کردند، مقام بایزیدی می یافتند؛ و وقتی جزئی مخالفتی با نظریات او می کردند، تا درجه بایزیدی تنزل می کرد.

دکتر مصدق، مقام بایزیدی ترقی است.

سرتیپ آزموده؛ هنگامی که به او رأی اعتماد دادند و مستقر بر اریکه پارخوتخواب نخست وزیر شد، نمایندگان را ستود. به آنان در جلسه رسمی گفت: «چون شما با اجتنبی مبارزه کرده و ملی هستید، اجانب در دوره دیگر یعنی دوره ۱۷ نخواهند گذاشت شما انتخاب شوید، و از شما انتقام خواهند گرفت.» در دوره ۱۷ به وسیله مأمورین خود از انتخاب کلیه مخالفین جلوگیری کرد. با اقرار صریح و روشن خودش در مجلس، این نتیجه گرفته می شود که از مخالفین دکتر مصدق اجانب انتقام گرفته و مانع انتخاب آنان شدند.

باری مجلس ۱۶ تا هنگامی که به دکتر مصدق رأی اعتماد به اتفاق آرا می داد، ملی و از ملی هم گذشته بود.

دکتر مصدق؛ صحیح است.

سرتیپ آزموده؛ ولی پس از چند ماه که از زمامداری دکتر مصدق گذشت و نمایندگان دیدند هیچ یک از ادعاهای دکتر مصدق در اصلاح امور کشور و حل کار نفت و عاید شدن روزی سیصد هزار لیره به خزانه کشور و بهت برین ساختن ایران عملی نشد که هیچ بلکه روز به روز بر آشفنگی افزود. شیرازه مملکت روز به روز از هم گسخته تر می گردید.

نمایندگان که دیدند دکتر مصدق به جای خدمت و حل مسئله نفت به نفع ایران اجانب و اوباش و رجاله‌ها را بر کلیه شئون مملکت و نوامیس مردم مسلط گردانیده است، و کلایی که مشاهده می کردند دکتر مصدق آزادبخواه و نوع پرور و رفیق القلب از هیچ گونه سفاکی و آزادی کشی و تعدی و تجاوز به حقوق عمومی دریغ نمی ورزد، کم کم زبان اعتراض گشودند و شروع به انتقاد کردند. چند نفر از آنان که دست از جان شسته بودند، اقلیت مجلس ۱۶ را تشکیل دادند. ولی این مرد شخصی که عمری خود را تشکیل اقلیت دولتها را فلج کرده و بهزاسو درآورده بود و همیشه دم از لزوم رعایت حفظ حقوق اقلیت می زد و برای آزادی نطق و بیان و اظهار عقیده و کلای اقلیت اشک می ریخت، از این به بعد برای این عده از نمایندگان کمر همت بست و با جدیت و کوشش فوق العاده هدف خود را تعقیب نمود. تمام وسایل دولتی را به کار انداخت، طومار سازی شروع شد.

رادیوی دولتی از بام تا شام هر روز ریکترین فصحا و ناسزاها را به اقلیت مخالف دولت نثار می کرد. ماشینهای

حامل بلندگو بر از ارادل و اوباش می‌شد و به جلو بهارستان گسیل می‌گردید. روز روشن بلندگوهای دولت به نمایندگان در منظر عمومی رکیکترین فحشها را می‌دادند. بر نمایندگان اقلیت دوره ۱۶ سرواب و خوراکی از بیم چاقو کشان حرفه‌ای حرام شده بود. هیچ‌یک حتی در منازل خود از دست چاقو کشان در امان نبودند و ناگزیر بودند تبیها را در منازل دیگران بیتونه کنند.

در خارج نیز جرایم مخالف دولت وضع بهتری از نمایندگان نداشته هر روز در معرض توقیف غیر قانونی و قتل و غارت بودند. روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، در روز روشن چاقو کشان دولتی تحت حمایت مأمورین جرایم مخالف را به بیداد غارت گرفتند، و یک روز تمام در پایتخت ادارات جرایم دستخوش چپاول بود. چون در این موقع بکلی سلب امنیت از نمایندگان مخالفین شده بود، برای حفظ جان در مجلس منحصر شدند.

مقارن ساعت ۱۲ جلسه به عنوان نفس تعطیل شد و قرار شد دنباله جلسه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل شود.

ساعت ۳/۵۰ بعد از ظهر دنباله سیزدهمین جلسه دادرسی تشکیل شد. بعد از رسمیت جلسه، سر تیب آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

در جلسه قبل از ظهر توضیح داده شد که سیاست استعماری چه موضوعاتی را خسواهان است و مبارزه ضد استعمار از چه فرار است. به عرض رسید که به طور کلی هم سیاست استعماری در کشور ما سابقه تاریخی دارد و هم نهضت ملی ایران عمیق و ریشه‌دار است. بالاخره توضیح داده شد و یک مقایسه اجمالی و کلی بین اجلیحضرت رضاشاه کبیر و آقای مصدق السلطنه به عمل آمد. گفته شد چگونه شاهنشاه فقید با تأمین امنیت، بسط فرهنگ، تولید کار و ثروت با سیاست استعماری مبارزه فرمودند. تشریح شد دکتر محمد مصدق چگونه در زمان صدارت با کلیه عواملی که در دست داشته است با سیاست استعماری نه تنها مبارزه نمود بلکه اعمالش صد درصد منطبق با سیاست استعماری بود.

بالاخره به عرض رسید که انجام کارش بدانجا کشید که قصد بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را نمود تا سیاست قدیم استعمار که پایه‌اش بر این است که حکومت حاج میرزا آقاسی‌ها به کار افتند عملی شود؛ و گفتارهای دکتر مصدق در این دادگاه که گفت تفرقه بینداز و حکومت کن به موقع اجرا گذاشته شود. پس از این توضیحات، شمه‌ای از اقدام مصدق درباره مجلس و قانون اساسی به عرض دادگاه محترم رسید. نسبت به این موضوع از صحبت توضیح داده شد که آقای مصدق با مجلس دوره شانزده چگونه رفتار می‌کردند. به عرض رسید که چگونه نمایندگان اقلیت دوره شانزدهم در بیم و هراس بسر می‌بردند؛ و کار بدانجا کشید که در روز ۱۴ آذر ۳۰ در روز روشن چاقو کشان مصدق [دفتر] جرایم مخالف را به باد غارت و تاراج گرفته و ادارات آنان را دستخوش چپاول و غارت قرار دادند که در نتیجه آنچنان اختلال امنیت نمایندگان دوره شانزدهم مجلس برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شدند. اینک در دنباله توضیحات قبل از ظهر، با اجازه ریاست محترم دادگاه به قرائت بقیه یادداشتها می‌پردازد.

این وضع امنیت مخالفین دولت در مجلس بود. در خارج نیز جرایم مخالف دولت وضع بهتری از نمایندگان نداشتند و برای حفظ جان خود در مجلس متحصن شدند. این بود که نایره غضب آقای دکتر مصدق بیشتر شعله‌ور گردید و تمام قوای خود را برای خرد کردن مخالفین به کار برد. هر روز کارگران کارخانه‌های دولتی و عده‌ای مزدور

را جلوی بهارستان جمع می‌کرد و دسته‌جمعی پهنه‌دید نمایندگان و فحاشی و هرزه‌درایی نسبت به آنان می‌پرداختند. روزنامه‌های دولتی نظیر روزنامه کریم‌پور و غیره با پول و سرمایه دولت علیه آنان تجهیز شدند و آنچه در قاموس و عنوان زنده‌ترین و زشت‌ترین فحشها می‌توان پیدا کرد نثار نمایندگان اقلیت و جرایم مخالف نمودند.

دکتر مصدق: یک بول هم دولت نداده. همین روزنامه کریم‌پور یک سطر هم اعلان نگرفته.

سرتیپ آرموده: ناگفته نماند که خانواده‌های نمایندگان نیز از این تعرض علنی و تجاوز به حرمت نمایندگان بی‌بهره نبودند. آزادی آنان نیز بکلی سلب شده بود تا حدی که بسیاری از نمایندگان مجبور شدند منازل خود را تسخیر دهند؛ و خانواده‌های خود را نزد سایر افراد فامیل خویش فرستادند که تا حدی از تهدید به قتل برکنار بمانند. کار تهدید نمایندگان و سلب آزادی از وکلا از طرف دولت دکتر مصدق و دارو دسته‌اش به‌جایی رسید که در مقام ترور نمایندگان در هنگام انعقاد جلسات علنی به وسیله تروریست‌هایی که در بین تماشاچیان جدا داده بودند برآمدند. چون نمایندگان از نقشه دولت مستحضر شدند و در جلسه علنی آن را فاشی و برملا ساختند، در صدد کشتن آنها هنگام شب در محوطه بهارستان برآمدند. به شهادت گزارش موجود در بازرسی و گارد محافظ مجلس، هنگامی که سربازان متوجه اشخاصی که قصد دخول به صحن بهارستان را از روی دیوارهای مجاور داشتند شدند، آنها فرار کرده و اسلحه خود را برجا گذارده بودند.

هنگامی که دولت وی از طرف اقلیت مجلس ۱۶ استیضاح شد مجلس را به وسیله ابادی خود از کار انداخت و از استیضاح نمایندگان که حق مسلم و غیر قابل انکار وکلا و طبق نص صریح قانون اساسی است جلوگیری کرد. کینه‌نوزی و لجاج و عناد این مرد حتی بعد از انقضای دوره ۱۶ هم دست از گریبان نمایندگان آن دوره برنداشت. در تمام دوره زمامداری از انواع ایجاد تضییقات و محرومیتها برای آنها دریغ ننمود. عمل او با نمایندگان دوره ۱۷ کمتر از طرز رفتارش با نمایندگان دوره ۱۶ نبود. بدین توضیح که دکتر مصدق که بیش از هر دولتی در انتخابات دخالت کرد...

دکتر مصدق: خیلی، خیلی.

سرتیپ آرموده: ... و رسماً و علناً و بی‌محایا به این حق عمومی مردم تجاوز می‌کرد. برای عوام قریبی و اغفال مردم گفت که انتخابات را به وسیله قرعه‌کشی انجام خواهد داد، و مبالغ هنگفتی خرج این کار نمود. قطع نظر از اینکه این عمل برخلاف قوانین موضوعه بود زیرا مثلاً طبق قانون فرماندار کسی است که انتخاب او به پیشنهاد استاندار و تصویب وزارت کشور و به فرمان شاهانه به عمل آید نه اینکه قرعه تعیین نماید؛ و با توجه به اینکه این قرعه‌کشی صورت اقتضای آمیزی به خود گرفته بود و هر کس از ماهها قبل توسط مصدق و فاطمی و غیره برای اجرای منظور خاصی کاندیدای احراز مقامی گردد.

پس از مدت‌ها همان شخص برای احراز همان مقام به‌عقد قرعه انتخاب می‌شد؛ با توجه به اینکه دکتر مصدق کمال دخالت را در انتخابات نمود به طوری که حسین فاطمی معلوم الحال و امثال او را که در صورت انتخابات آزاد پنج رأی هم در تهران ندارند با اکثریت بالغ بر صد هزار رأی از تهران بدو کالت منصوب کرد. چون دید که مقاومت مردم در بعضی از نقاط برای انتخاب نمایندگان واقعی خود بساطت رحمت دولت شده است، انتخابات چندین استان و شهرستان کشور را توقیف کرد و ۵۷ کرسی نمایندگی را خالی گذاشت.

بدو کسانی را که انتخاب شده بودند به منزل خود دعوت کرده و در زیر چادر از آنان پذیرایی نمود و به‌تمام آنها لقب ملی و فرمان داد. پس از یکی دو جلسه که به این صورت برگزار شد، چون دید که در بین همین نمایندگان که

انتخاب شده‌اند عده‌ای به اعمال و رفتار خانمان برانداز او اعتراض دارند و ممکن است در مجلس با وی مخالفت کنند. احتیاط را از دست نداده و طی نطق رادویوی خود و ضمن مصاحبه با جراید، هشتماد درصد آنان را ملی خوانده. پس از افتتاح مجلس نیز به پارلمان نوشت و اظهار کرد: «هشتماد درصد شما ملی هستید و بیست درصد غیرملی. برای اینکه همه ملی باشند، هشتماد درصد ملی شما باید آن بیست درصد غیرملی را با رد اعتبار نام‌هایشان از مجلس برانند.»

اما نگفت کدام یک ملی و چه کسی غیرملی است. منظور او از این عمل ایجاد نفاق و پراکندگی بین نمایندگان بود. این سنت دیرینه و عادت قدیمی این مرد است که ضمن اینکه ظاهراً همه را به وحدت و یگانگی دعوت می‌کرده. آتش نفاق و بهم انداختن افراد را به سرحد کمال دامن می‌زده است. در عین حال تصور نمی‌کرد که حداکثر پیشتر از صدی بیست نمایندگان یا وضعی که او انتخابات را انجام داده بود، یا دولت وی مخالفت کنند. نظرش این بود که هرکس در آتیه با او مخالفت کند، جزو آن صدی بیست غیرملی است.

ولی چون دید که تعداد نمایندگان مخالف او در مجلس ۱۷ روزه‌تر از نسبت لقب «ملی» آنان کاست و از صدی بیست غیرملی به صدی پنجاه غیرملی رسید. عاقبت نیز وقتی دید که به قول خودش قیافه مجلس با او مساعد نیست و یکی دو نفر از نمایندگان مخالف او به سمتهای در مجلس انتخاب شده‌اند که طبق دستور و تمایل او نبود، در مقام انحلال مجلس برآمد و به وضعی که همه می‌دانند عده‌ای را وادار به استعفا کرد. سرانجام نیز به فراندوم مضحک و مسخره دست زد که همه شاهد و ناظر آن بودند.

دکتر مصدقی که در این دادگاه خود را طرفدار مجلس و حکومت پارلمانی معرفی می‌کند، کسی است که بدون اغراق هیچ کس به قدر او به قوه مقننه اهانت ننموده و این قوه را ضعیف نکرده است. او با مجلس ۱۷ که به دست و پوسیده خود او انتخاب شده بودند همان نحو معامله نمود که با مجلس ۱۶ رفتار کرد. او مکرر این دو مجلس را غیرملی خوانده است. حال آنکه این مجلس ۱۶ است که به قوانین ملی شدن صنعت نفت رأی داد و مجلس ۱۶ است که دولت او را بر روی کار آورد. از مجلس ۱۷ است که به آن طرزی که همه می‌دانند اختیارات گرفت و به استناد آن اختیارات تمام امور مملکت را بهم ریخت.

من از این مرد لجاج و عنود می‌پرسم اگر مجلس ۱۶ و ۱۷ غیرملی بودند، او به چه عنوان و رأی کدام پارلمان بیست‌هشت ماه بر این مملکت حکومت و در اموال عمومی و شئون مختلف کشور دخالت کرده است؟ آیا منظور از این اظهارات علیه دو مجلس از طرف ایشان تهنیه است برای بیگانگان نیست؟

او می‌گوید که در حضور مجلس اعلیحضرت همایونی حق عزل او را نداشته‌اند. گرچه مطابقت این عقیده بر احدی پوشیده نیست و تا آنجا که مجال بحث بود در اطراف این موضوع مطالبی به عرض رسید و کاملاً خلاف واقع بودن آن روشن شد. به فرض محال که این عقیده صحیح باشد کسی که مجلس را غیرملی می‌داند و یا توسل به استعفای اهادی خودش در مجلس و فراندوم مسخره مجلس را منحل شده می‌داند، نمی‌گوید پس کدام مقام حق عزل او را داشته‌اند؟

اصولاً این مرد طبق نص صریح قانون پس از آنکه از طرف یکی از نمایندگان مجلس ۱۷ استیضاح شد و برای استیضاح حاضر نگشت، منزل بوده است.

دکتر مصدق: مجلس تشکیل شد.

سرتیپ از موده: اگر کوچکترین توجهی به اصول پارلمانی داشت و برای مجلس احترامی قائل بود باید وقتی

که دید به قول خودش در مجلس ۱۷ اکثریت ندارد و مجلس در مقام ساقط کردن اوست، استعفا بدهد. این رویه شیوه تمام حکومت‌های پارلمانی است. در تمام مجالس که با رژیم پارلمانی اداره می‌شوند این رویه معمول و متداول است. مرحوم فروغی در دوره ۱۳ نخست‌وزیر بود و از مجلس رأی اعتماد خواست. مجلس با اکثریت ضعیفی به او رأی اعتماد داد. مرحوم فروغی قبول مسئولیت نمود و استعفا کرد و رفت...

دکتر مصدق: رحمت‌الله.

سرتیپ از موده: ... به‌خانه‌اش و گفت: «نخست‌وزیری که در مجلس عده زیادی مخالف داشته باشد نمی‌تواند به‌امور مملکت بپردازد و بر اوضاع مسلط باشد. حال که به‌اتفاق و به اکثریت مطلق به‌من رأی داده نشده است، بهتر است من بروم و دیگری بیاید که مورد تفریت و اعتماد نام و تمام مجلس باشد.» حتی در بعضی از موارد، رؤسای مجلسها وقتی که به‌اتفاق آرا انتخاب نمی‌شدند، از قبول مقام ریاست مجلس هم خودداری می‌کردند.

مرحوم مؤمن‌الملک که از رجال برجسته و آزادیخواه ایران بودند، هنگامی که به سمت ریاست مجلس انتخاب شدند و اکثریت قوی و قاطعی به‌ایشان رأی داده بود، چون فقط چند نفر از دین‌رأی به‌ایشان امتناع نمودند. استعفا داده و فرمودند: «رئیس مجلسی که چند نفر مخالف با انتخاب او باشند نمی‌تواند مجلس را اداره نماید؛ و من حاضر نیستم مقامی را قبول کنم که چند نفر از نمایندگان مردم یا آن مخالفت داشته باشند.»

بله، رویه کسانی که احترام به مجلس و قوه مقننه می‌کردند این بود. این روش را با طرز رفتار آقای دکتر مصدق مقایسه کنید و ببینید این شخص که وقتی می‌خواست خود را هم‌ردیف مرحوم مؤمن‌الملک حسا بسزند، در مقام نخست‌وزیری با مجلس چه نوع معامله نمود.

دکتر مصدق: چا زده دیگر!

سرتیپ از موده: و به‌ادعای متهم به اینکه قانون اساسی را محترم می‌شمارد برآستی و بدون مبالغه نمی‌توان نام گذاشته. کسی که اسمی از قانون اساسی هم یاقی نگذاشت امروز داعیه احترام به آن قانون دارد.

دانشان محترم، قانون اساسی خونهای پدران ارجمند و بزرگوار ما است. قانون اساسی مفت و رایگان به‌دست نیامده است. برای به‌دست آوردن همین اصولی که بی‌پروا و با کمال بی‌انصافی و ناجوانمردی دکتر مصدق آنها را زیر پا گذاشته، خونها ریخته شد و جوانان ناگام، مردم دانشمند و افراد بی‌گناه بسیاری به خاک و خون غلتیده‌اند و زمین از خون آنان گلگون شده است. در نظر هر فرد ایرانی باشرف و معتقد به استقلال ایران، قانون اساسی بعد از کتاب مقدس آسمانی قرآن مقدس‌ترین و گرانبهاترین دستور لازم‌الاتباع و واجب‌الرعايه است.

من در این مکان مقدس سر تعظیم در مقابل ارواح شهدای راه مشروطیت فرود می‌آورم و از درگاه حضرت احدیت برای روح پرفروش این رادمردان مؤمن و معتقد به اصول آزادی و مشروطیت در راه حسرت و استعلاان ایران طلب مغفرت می‌نمایم.

دکتر مصدق از اول عمر هیچ‌گاه به اصول قانون اساسی پایبند نبوده است و هیچ‌یک از اصول مزبور برای وی محترم و متبع نبوده. او خود صریحاً اقرار و اعتراف نمود که محمدعلی میرزا پادشاه مستبد و مخلوع - که ظاهر آدر راه مبارزه با آزادی و مشروطیت متهم از روح و تعالیم و اعمال او الهام می‌گرفته - درباره آزادی آقای آخاسید عبدالله بهبهانی که حق بزرگی برگردن مشروطیت و آزادی ایران دارند گفته است که آخاسید عبدالله دگانی باز کرده است.

دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ از موده: ملاحظه می‌فرمایید چون کافر همه را به‌کیش خود بندارد، دکتر مصدق در مقام قیاس با خود که

به هیچ اصلی پایند نیست هر حرف و ادعایی را به اصطلاح خود دکان می‌داند، حتی مبارزات مشروطیت و مبارزاتی را که هر آن خطر حتمی مرگ مبارزین آن را تهدید می‌کرد، گمانکنکه بسیاری را که در این راه افتخار نوشیدن شربت شهادت یافته‌اند مسخره می‌کرد.

آقای دکتر مصدق مبارزه و امردان صدر مشروطیت را بنا به اقرار صریح خود در محضر دادگاه به‌باز کردن دکان تعبیر کرده است. دکتر مصدق در تمام زندگی به هیچ یک از اصول قانون اساسی احترام و عمل نکرده است. چون خوبخانه همه مردم شاهد اعمال و رفتار او بودند و وسیله و دسترسی به قرائت اصول قانون اساسی و متمم آن برای همه فراهم است، در این مورد محتاج به ذکر شاهد و مثال نیستم و از تطویل کلام خودداری می‌نمایم. مع‌هذا برای نمونه چند مورد از موارد نقض صریح قانون اساسی را از طرف متهم بنا به اقرار خودش ذکر می‌کنم.

ساعت ۴/۲۰ از طرف رئیس دادگاه ده دقیقه تنفس داده شد و نیمیّت دادرسان و وکلای مدافع سرتیپ ریاحی تالار جلسه را ترک کردند.

* * *

ساعت ۴/۳۵ مجدداً جلسه دادگاه رسمیت یافت و سرتیپ از مرده دادستان ارتش به سفینان خود چنین ادامه داد: متهم می‌گوید در دوره ۶ برای اینکه قسم نخورد مدنی بمجلس رفته است؛ و بعد که حضور یافته و قسم خورده است به مدلول قسم‌نامه رفتار نکرده است. حال آنکه انجام این قسم برای کسانی که عنوان نمایندگی دارند در حضور در مجلس الزامی است و اصل یازدهم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

اعضای مجلس بدو که داخل مجلس می‌شوند، باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم‌نامه را امضا نمایند:

ما اشخاصی که در ذیل امضا کرده‌ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به قرآن قسم یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است، تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهیا امکن با کمال راستی و درستی و جدو جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل و مقمخ خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران.

حالا متهم به اینکه این اصل صریح قانون اساسی را نقض کرده است در دادگاه مباحثات می‌کند.

تمام اعمال و رفتار متهم در هر حال مغایر با مصدقات قانون اساسی بوده است. قانون اساسی برای آزادی عمل و نطق و بیان، تعرض به نمایندگان مجلسین را ممنوع داشته و در صورت ارتکاب جنحه و جنایتی و حتی دستگیری در حین ارتکاب نیز تعقیب آنان بدون اجازه مجلس جایز نیست. اصل دوازدهم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

به هیچ عنوان و به هیچ دست‌آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد تعرض اعضای آن بشود. اگر احياناً یکی از اعضا علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد، باز باید اجرای سیاست درباره او یا استعضار مجلس باشد.

منظور از این اصل حفظ آزادی عقیده نمایندگان است که اعضای پارلمان نعت‌تأثیر هیچ عاملی نگیرند و

طبق سوگندی که یاد کرده‌اند وظیفه نمایندگی خود را انجام دهند. ولی دکتر مصدق همان‌طور که شاعری به‌عرض رسید، چنان آزادی عمل را از نمایندگان اقلیت مجلس ۱۶ و ۱۶ سلب نمود که حدی بسر آن مستهور نیست. حتی نمایندگان در صحن بهارستان و داخل جلسه علنی از دست چاقوکنان حرفه‌ای این آقای آزادپخواه در امان نبودند. جرم این نمایندگان این بود که در محیط رعب و وحشت دست از همه چیز شسته و جان بر کف نهاده و از روش خانمان‌برانداز مصدق و دارودسته‌اش انتقاد می‌کردند. طبق اصل نهم متمم قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و معصوم از هر نوع تعرض هستند و تعرض احدی نمی‌تواند شد مگر به حکم و تریبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.

دکتر مصدق این اصل را چنان رعایت نمود که مردم از بیم تعرض به جان و مال و مسکن و شرف خود دست به دامان کریم پورها می‌شدند تا او با گرفتن حق از حقه بیروانه تأمین آنان را از دستگاه مخوف مصدق السلطنه‌ای برای مدت معین تحصیل نماید.

دکتر مصدق؛ صحیح!

سرتیپ از موده: دکتر مصدق در تمام عمر خود حتی یک روز هم به این اصل توجه نداشته. آیا نهت‌هایی که به مردم زده، بهتان و درو شهایی که به زانده و مرده نسبت داده و می‌دهد، مغایر با محفوظ بودن شرف اشخاصی که در قانون اساسی مصرح است نیست؟ آیا هیچ کس در دوره بیست و هشت ماهه زمامداری او جز چند نفر اجامه و اویاسی که دور او را گرفته بودند از این اصل برخوردار بود؟

جایی که نمایندگان مجلس که آن همه در آزادی آنان قانون اساسی اصرار داشته و قوه مقتنه و مرکز ثقل مملکت را تشکیل می‌دهند و ضحیشان به‌منوالی بود که همه ناظر بودند و شمه‌ای از آن وضع نیز به‌عرض رسید، معلوم است که دیگران چه وضعی داشته‌اند. آیا متهم می‌تواند مدعی شود که جان و مال و مسکن و شرف مردم را طبق نص صریح قانون اساسی محترم می‌شمرده است؟ آیا می‌تواند بگوید که در زمان او جز چند نفر معدود دیگران حتی رایحه آزادی را می‌نواستند استشمام نمایند! آیا اعراض و نواپس مردم مورد ناسزاگویی و فحاشی جسراید مسزور دی و حتی رادیوی دولتی قرار نمی‌گرفت؟

اصل دهم متمم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

غیر از موافق ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ کس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه بر طبق قانون، و در آن صورت نیز باید گناه مفسر فوراً یا منتهی در ظرف ۲۴ ساعت به او اعلام و اشعار شود.

این اصل صحیح است و جای ابهام و اجمالی ندارد.

دکتر مصدق؛ و برای همین اصل هم آمده‌ایم اینجا.

سرتیپ از موده: حکومت فرعون و در عین حال پویشالی دکتر مصدق برای ارعاب و اخافه مردم و اینکه کسی نتواند دم برآورد و آنها به چپاول و غارت و اعمال خیانت‌آمیز و ایران بر باد داده خود مشغول باشند، مخالفین خود را می‌گرفتند و به سپاه جالهای زندانها می‌انداختند و با گذشتن ماهها هرگز به آنها گفته نمی‌شد که برای چه بازداشت شده‌اند. نمونه بارز این گونه بازداشتها در مورد نیکسار سبهد زاهدی نخست‌وزیر فعلی بود که چند دقیقه ایشان را

گرفتند و آزاد کردند. در هیچ موردی هم به ایشان نگفتند که برای چه بازداشت شده است.

اصل سیزدهم منعم قانون اساسی می‌گوید:

منزل و خانه هر کسی در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهر آنی توان داخل شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.

ولی هیچ‌گاه در زمان دکتر مصدق طبق دستور و تجویز وی این اصل رعایت نشد. حتی منزل نمایندگان مجلس از دست چاقوکشان دولتی در امان نبود.

طبق اصل هفتم منعم قانون اساسی، اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست. دکتر مصدق با آن وسایلی که همه می‌دانند، قوه قانونگذاری را تعطیل کرد. او نیمی از انتخابات مجلس شورای ملی را برخلاف قانون توقیف کرد و با نمایندگان منتخب آن چنان معامله‌ای نمود که تاریخ هیچ کشوری نظیر آن را نشان نمی‌دهد. مصدق السلطنه عملاً مشروطیت را تعطیل نمود.

اصل بیست و دوم منعم قانون اساسی مقرر می‌دارد:

مراسلات پستی کلیتاً محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثنا می‌کند.

اصل بیست و سوم می‌گوید:

افشا یا توقیف مخابرات تلگرافی بدون اجازه صاحب تلگراف ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین می‌کند.

همه می‌دانند هیچ‌یک از این دو اصل در دولت دکتر مصدق عمل نشد. مراسلات و تلگرافات بدون هیچ مجوز قانونی ممانع می‌شد و پست‌خانه و اداره تلگراف نسبت به مراسلات و تلگرافهای مردم فعال مایشام بودند. طبق اصل بیست و هفتم قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود که عبارت است از قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه. اصل بیست و هشتم می‌گوید که قوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود. ولی آقای دکتر مصدق تمام این قوا را از بین برد و اختیارات تمام مملکت را در خود جمع کرد. اطلاق و تسخیر این نخست‌وزیری ایشان جایگاه هر سه قوه اصلیه مشروطیت شده بود.

مصدق به زور چاقوکشان و رجاله‌ها و به کمک ابادی و عمال خود در مجلس و آن عده از نمایندگان که برای جلب توجه و خوش آمد این مرد در مجلس متحصن می‌شدند و می‌گفتند که باید اختیارات مجلس را گرفت و به این شخص شخیص و وجود مبارک داد. اختیارات قانونگذاری از مجلس گرفت. وقتی چند نفر از نمایندگان به او گفتند: «آخر، تو خودت مدت‌ها را جمع به اختیارات ولو به‌طور محدود و مشخص و نسبت به مورد خاص در دوره ۶ با اختیارات مرحوم داور، در دوره ۱۴ با اختیارات ملبس و در دوره ۱۶ با تقاضای اختیارات برای تعیین تعرفه گمرکی از طرف آقای دکتر نصر وزیر دارایی مخالفت کرده‌ای و گرفتن اختیار قوه مقننه و دادن به شخص معین برخلاف اصول و فلسفه حکومت پارلمانی و قانون اساسی است» گفت: «می‌دانم خواستن اختیارات برخلاف قانون اساسی است. اما می‌خواهم.»

دکتر مصدق: برای چی؟

سرتیپ آزموئه: این اظهار در همان تاریخ در جراید و جلسات علنی مجلسین منعکس گردید.

طبق اصل پنجم قانون اساسی، مدت نمایندگی نمایندگان دو سال است. ولی دکتر مصدق با توسل به اعمال زور و قدرت و قوه مجریه مجلس را قبل از دو سال از کار انداخت. به عنوان قهرانوم که در هر صورت برخلاف قانون است، آن هم به آن صورت مفتضح و مسخره، مقررات این اصل را زیر پا گذاشت، حتی برخلاف اصل دوازدهم، نمایندگان را قبل از سلب مصونیت بازداشت نمود.

دکتر مصدق: کی بودند؟

سرتیپ آزموئه: قانون اساسی آزادی مطبوعات را تضمین کرده و تعرض به مدیران جراید و نویسندگان را جز بحکم قانون ممنوع داشته است؛ و اصل بیستم متمم قانون اساسی صراحت کامل بر این موضوع دارد. ولی دکتر مصدق نه تنها برخلاف قانون جراید را تعطیل و مدیران آن را توقیف می کرد، حتی به غارت و چپاول و ضرب و جرح و حتی قتل مدیران جراید نیز فرمان می داد. گمان است که خاطر غارت جراید در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ هنوز در خاطره ها باقی است.

بالاخره اصل چهارم و ششم متمم قانون اساسی می گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است. با وجود صراحتی که این اصل دارد و سایر اصول مؤید آن است و به تفصیل نا آنجا که مجال بود در موقع خود این اصل را مورد بحث قرار دادم، با کمال گستاخی و بی پروایی فرمان پادشاه را ناسایده گرفت و علم طلبان و یانچگری پرافراشت تا اساس حکومت و نخت و تاج سلطنت را برهم زنند. حالاً هم با کمال صراحت در محضر دادگاه می گوید که حقوق سلطنت تشریفاتی است.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموئه: مثل این است که دکتر مصدق لا اقل یک دفعه اصل پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی را مرور نکرده. ولی چون دکتر در حقوق است، به طور قطع می داند قانون اساسی مشروطیت ایران چه حقوقی برای پادشاه منظور کرده است. منتهی او تصور می کرد اگر حرفهایی بزند می شنوند و می گذرند. ولی اینچاقب برای رفع شبهه برای یادآوری دکتر مصدق، دکتر در حقوق، اصل پنجاه و هفتم را قرائت می کنم:

اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

ملاحظه می فرمایید که قطع نظر از آنچه راجع به این فصل مورد بحث فرار گرفت، اصولاً وقتی قانون اساسی صریحاً از اختیارات و اقتدارات پادشاه سخن به میان می آورد و آن را محدود به محدود قانون اساسی می سازد، آیا جز دکتر مصدق باقی و جاه طلب کسی دیگر می تواند ادعا کند که حقوق مقام سلطنت تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: بله، مردم.

سرتیپ آزموئه: بالاخره اصل بیست و نهم قانون اساسی را هم برای تذکر به دکتر مصدق نقل می کنم که عیناً چنین است:

هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که به صحنه همایونی رسیده است از عهده جواب بر نیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه، دیگر به عهده دولتی

منصوب نخواهد شد.

آقای مصدق به این اصل هم مانند سایر اصول قانون اساسی بی‌اعتنا هستند.

دکتر مصدق ضمن اینکه به‌قوه مقننه تجاوز را به‌منتهی حد رسانیده، در عین حال از دخالت در قوه قضائیه و تسلیح ساختن این قوه هم غافل نماند.

هیئت محترم دادوران، دیوانخانه و عدالتخانه هدف اولیه و اصلی آزادیخواهان جهان و ایران بوده است. مردم برای فرار از فشار ظلم و تعدی مرجع نظمی می‌جستند. می‌خواستند در عدالتخانه به‌روی آنان باز باشد تا در آنجا بروند و دادخواهی نمایند و در مقابل میز عدالت پکان و مناری‌المفوق باشند. گفتار اینجانب در اهمیت دستگاه قضایی مورد ندارد، و اهمیت این دستگاه محتاج به شرح و بسط نیست. قانون اساسی مشروعیت ما اهمیت خاصی به‌قوه قضائیه داد و این قوه مجزا و جداگانه از قوای دیگر قوای سه‌گانه را خواسته از تجاوز و تعدی قوای دیگر در امان دارد تا کسانی که به‌امر شامخ قضا می‌پردازند از تجاوز و تعدی و هرگونه ارباب و آخافه در امان باشند. به‌این جهت قانون اساسی مقام قضات را تثبیت کرده و انتخاب و تغییر و عزل آنان را تابع تشریفات و مقررات خاص نموده است.

اصل هشتمادهم متمم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به‌ترتیبی که قانون عدلیه معین می‌کند منتخب و به‌موجب فرمان همایونی منصوب می‌شوند.

اصل هشتمادهم و یکم می‌گوید:

هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان از نخل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفا نماید.

اصل هشتمادهم نیز می‌گوید:

تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمی‌شود مگر به‌رضای خود او.

ولی دکتر مصدق خودخواه، دکتر مصدق لجوج و قانون‌شکن، دکتر مصدقی که به‌هیچ اصلی پابند نبود و نیست، این اصول و حتی تعبیری هم که از آن شده است زیرآ گذاشت و به‌استناد اختیاراتی که کیفیت گذشتن آن از مجلس به‌عرضی رسید و قوت قانونی آن هم تشریح شد، دادگستری یعنی عدلیه را زیرد زیر کرد. دیوان عالی کشور و محکمه عالی انتظامی قضات را که عالیترین مرجع قضایی هستند منحل کرد. با عنوان مسخره بازنشستگی و تصفیه، یک عده مردمان صدیق و زحمت کشیده و فاضل و استخواندار کشور را از دستگاه قضایی خارج ساخت و آن دستگاه را که حقاً و قانوناً باید دستگاه مستقل و آزاد باشند، به‌دست کسانی که با او سخف فکری داشته‌اند به‌گورستانی مطیع و منقاد بدل ساخت.

هیئت محترم دادوران، در کجای دنیا دیده شده است که چند نفر در یک اطاق درسته دور هم بنشینند و بدون اعلام اتهام و اخذ دفاع کسی را محکوم سازند؟ حتی در محاکم خلاف که مجازات آن حبس تک‌بیری و بسیار ناچیز

است و هیچ آثار تهمی بر آن مترتب نیست، از متهم اخذ توضیح و دفاع می‌شود. تا به‌حال دیده نشده و معقول هم نیست که یک سبزی فروش را بدون رسیدگی به پنجاه ریال جریمه محکوم نمایند. ولی دکتر مصدق و لطفی این اصل را هم زیر پا گذاشته و بنا به اغراض شخصی و خصوصی و سیاسی عده‌ای از افراد زحمت کشیده و تحصیل کرده و با سابقه دستگاه قضایی را بدون حتی اعلام کوچکترین تفصیری از دستگاه قضایی خارج ساختند.

روزنامهٔ «مورس» اهانت به‌مقام سلطنت را از حد گذرانیده بود. قبل از وقایع ۳۰ تیر و زمامداری مسجد دکتر مصدق، کریم‌پور را نعت تعقیب قرار دادند. یک بازپرس برای او قرار بازداشت و مجرمیت صادر کرد. دادستان وقت با صدور کیفرخواست پرونده را به‌محکمهٔ ۹ جنحهٔ تهران فرستاد. رئیس دادگاه او را به ۹ ماه حبس محکوم کرد. متهم تقاضای رسیدگی پژوهش نمود. این جریان مصادف با کسب اختیارات دکتر مصدق شد. لطفی به‌صدور دکتر مصدق با تهدید قضات استیفاف به‌اجرای مقررات غلاظ و شداد لوائح به‌اصطلاح قانونی دکتر مصدق، آنها را وادار به‌صدور حکم برائت کریم‌پور شیرازی کرد. برای ارضای خاطر کریم‌پور شیرازی، دانستان تهران را تغییر دادند. آن بازپرس و رئیس محکمه را هم به‌اصطلاح خود تصفیه و سلب صلاحیت قضایی نمودند. مسکن است در بین کسانی که به‌اصطلاح لطفی و مصدق مورد تصفیه قرار گرفته‌اند، کسانی هم باشند که استحقاق احراز شایخ قضا را نداشته باشند. ولی آیا بدون اعلام اتهام و رسیدگی محکمهٔ قانونی می‌توان به‌این نوع بی‌قضات دادگستری معامله نمود و حیثیت و سوابق آنها را ملعبه قرار داد؟

این دکتر مصدق که یاغی و مرتکب مهم‌ترین جرائم شده است، با وجودی که جرم ارتکابی او مشهود است و طبق قانون تحت تعقیب قرار گرفته است، به‌عنوان آزادی دفاع در دادگاه چندین جلسه وقت دادگاه را با گفتن مطالبی که به‌هیچ وجه مربوط به‌موضوع نبود اشغال کرد، دادگاه به‌او اجازهٔ نطق داد. برایش و کیل مدافع انتخاب شد. اظهارات او هر روز عیناً در معرض قضاوت افکار عمومی به‌وسیلهٔ جرایم قرار می‌گیرد. ولی هنوز هم اعتراض می‌کنند که چرا دارند به‌کاری رسیدگی می‌کنند.

دکتر مصدق: هرگز، هرگز، نخیر بفرمایید آقا. بفرمایید.

سرتیپ آزموه: در حالی که همین آقا به‌قضات شرافتمند دادگستری اجازهٔ کوچکترین دفاعی از خود نداد و حتی اجازه نداد به‌خود آنها هم اعلان قصور و تقصیر و اتهام فرضی شود، با کینه‌توزی و لجاج و انتقام سرنوشت آنان را به‌دست لطفی‌ها سپرد تا دست آنان را از دستگاه قضایی کوتاه نمایند که همین کار را هم کردند.

تعدی و تجاوز دکتر مصدق را به‌قانون دادرسی و کفر ارتش بیان داشته‌ام و دیگر زاید بر آنچه به‌عرض رسیده در این مورد عرض نمی‌کنم و بگ نکته را که در یکی از جلسات عرض کردم این بود که دکتر مصدق در جهت عملی که در دستگاه عدلیه نمود در دستگاه قضایی ارتش عمل کرد یعنی چون قانون اساسی، استقلال قضات را تضمین کرده است، قضات عدلیه را به‌آن کیفیت که به‌عرض رسید از دستگاه قضایی خارج نمود ولی در ارتش که صحبت استقلال نبود این واژه را در قانون ارتش مرعی داشت، یکی از افسران قضاتی ارتش که از پسرانده‌ترین و حساس‌ترین و شرافتمندترین افسران ارتش بوده است در اثر اوضاعی که آقای دکتر مصدق به‌راه انداخته بود کاریش به‌انتحار کشید. او مرحوم سروان ابراهیم یزدانی بود که امروز اینجانب بر اثر تذکر چند نفر از همکاران نام او را در اینجا می‌برم و از خداوند متعال برای شادی روح او استعانت می‌طلبم.

عرض از ذکر این موارد عرض نمونه‌هایی از طرز اعمال این آقا، که خود را طرفدار قانون اساسی می‌خواند و سنگ آن را به‌سینه می‌زند، بود. منظور این است توجه فرمایند که با چه عنصری مواجه هستیم.